بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من علینا بمعرفة الدین و الائمة المعصومین الهادین الی الرشاد
و نجانا برحمته من مضلات الاهواء الفاسدة و المذاهب الباطلة بالصدق و الیقین
و الصلوة علی سید الانبیاء و المرسلین محمد و عترته و اتباعه الی یوم الدین
چنین گوید فقیر حقیر با بضاعت و غریب مهجور [illegible] الایام
استرآبادی که چون این ذره بی مقدار در تاریخ سنه ثمان و خمسین و تسعمائه از
اطراف مکه معظمه و مراسم زیارت حضرت سید الانام و ائمه المعصومین علیهم الصلوة
و السلام بتقدیم رسانیده و مراجعت نموده از حلب به دمشق رسید و با بعضی از مردمان
آنجا و شیعیان معتقد آن دیار مخالطت و مصاحبت نمود رساله حسنیه که در زمان
هرون الرشید با علما و فقهای مخالفین بحث کرده بود و اثبات حقیت مذهب

ائمه



[illegible] نموده بود و راهی بغیر از تسدید [illegible] و تشییع [illegible] مشهور یافته [illegible]
مطالعه نموده بالتماس یاران آن رساله را گرفت و در وقت کتابت از روی [illegible]
منسوخه نماید و بعضی از آن رساله را که شیعیان و محتاجان بحث و مناظره حسنیه با
با علمای اهل سنت و جماعت تتبع ارباب محبت و مودت نمایند و چون
رساله مذکوره بعربی بود و اکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنا بر التماس عزیزی
از جماعت رساله حسنیه را بفارسی ترجمه نمود و در عبارت طریق تکلف را مرعی
نداشته تا همه کس از خواص و عوام از خواندن و نوشتن و شنیدن آن محظوظ شوند
و برکت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علیه الصلوة و السلام رساله مزبوره
در اندک زمانی اشتهار تمام یافته مقبول و مطبوع مذاق و موافق افکار
رواست [illegible] از علمای جهان و علما [illegible] جامع معانی
[illegible] ثانی [illegible] شیخ ابو الفتوح رازی که از جمله روات
کبار در زمان دولت و ایام خلافت هرون الرشید مردی [illegible]
با نعمت فراوان و ثروت بسیار بوده و شهرت تمام بمحبت طاهران [illegible]
و طاهرین داشت و پیوسته در خدمت امام جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]
[illegible] و صحبت [illegible] دعوی [illegible] شهادت آن حضرت [illegible]

اموال و اسباب او تمام از دست وی بیرون رفت و در درویشی و فاقه روی
بوی نهاد و او را هیچ چیزی نماند الا کنیزی که روزی او را خریده و بخدمت داده بود
در مدت ده سال در حرم محترم امام جعفر صادق علیه السلام تردد نمودی و در
هفت سال استفاده علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول بودی و در حسن و جمال
نظیر نداشت و نام وی حسنیه بود چون شدت فقر بر خواجه مستولی شد روزی
با کنیز خود اظهار شکایت روزگار نمود گفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزندی و مرا
بغیر از تو کس دیگر نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیده ام تا تو را این همه
رنج ها نمی دیدم امروز تو با انواع فضایل و کمالات آراسته ای امروز از روی [illegible]
چاره کار من کنی که کار من از دست رفته و از جور فقر بر بلا خواهم کشید
حسنیه گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد اگر مصلحت می بینی [illegible]
بنام خواجه گفت بگوی آنچه دانی حسنیه گفت ای خواجه مصلحت در آن است
که مرا پیش هارون الرشید بری و عوض [illegible] و اظهار کنی که [illegible] از علما
زیرا که [illegible] صد هزار دینار [illegible] اگر [illegible] این [illegible]
کن اگر تمام علما حاضر شوند و در علوم دینیه و مسائل شرعیه با او بحث کنند
بر همه غالب آید و معلوم کرد خواجه چون این سخن بشنید گفت [illegible]



چنین که بسیار دارم آن ظالم بعد از آنکه زر گرفت و حبس [illegible] آگاه شود [illegible]
در باشد و مرا از هم بگیرد و من در مفارقت تو صبر نتوانم کرد مرا حرمت و سندی نیست
پس حسنیه گفت ای خواجه مترس و از برکت محبت ائمه معصومین صلوات الله علیهم
تا مرا حیات باشد کسی از تو جدا نتواند کرد و کسی زر خرید تو نخواهد شد آنچه [illegible]
چنانچه خواهی [illegible] و در این باب مبالغه تمام نمود تا خواجه بنا بر مبالغه او [illegible]
یحیی ابن خالد برمکی که وزیر هارون بود رفت و کیفیت احوال خود و کنیز را عرض کرد
یحیی گفت برو کنیز را بیاور خواجه بخانه آمد و [illegible] در ساعت [illegible]
در پیش آن حسنیه را [illegible] متوجه بخانه یحیی شد چون یحیی صورت و سیرت و جمال
حسنیه را مشاهده کرد متحیر شد در ساعت رفت و قصه حسنیه را بعرض هارون رسانید
هارون گفت تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه بمجلس هارون درآمد رقع از روی
کشید و دعای هارون کرد [illegible] حسنیه [illegible] که هارون را خوش
آمد [illegible] رقع [illegible] حسنیه [illegible] هارون چون صورت [illegible]
با حشمت [illegible] گفت یا خواجه [illegible] هارون گفت
این کنیز [illegible] خواجه [illegible] صد هزار دینار
[illegible] قیمت کرد هارون [illegible] گفت [illegible]

از آن جهة که تا جمیع علمای زمان جمع شود در علوم دینیه و مسائل شرعیه او را
منقطع شوند پس هارون گفت اگر منقطع و ملزم شوند فرمایم تا گردن تو را بزنند
و کنیزک را همی خواهم گفت اگر او را ملزم نمایند آن کنیزک گفت بقای ما صد هزار
دینار زر خلیفتی تو دهند و کنیزک را خواجه اندیشه کرد و گفت مرا مهلت ده
تا کنیزک را در این حکایت کنم هارون مهلت داد خواجه نزد کنیزک آمد و گفت
حال چنین است و کیفیت آن با کنیزک گفت کنیزک در جواب گفت ای خواجه
اندوه مدار که از برکت حضرت رسول و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین
مغلوب و ملزم نگردم خواجه بازگشت و با هارون شرط کرد هارون حسنیه را طلب کرد
حاضر کردند شرایط دعاگوئی بجای آورد هارون گفت ای حسنیه چه مذهب داری
در گمان و یقین گفت مذهب من مذهب حضرت رسول الله و اهل بیت او
گفت ای حسنیه خلیفه و وصی رسول که بود حسنیه گفت ای خلیفه زمان علما را
حاضر کنید تا آنچه معتقد من است اگر دروغ مذهب حق است و حق را آشکار کنم
جواب آنها گویم هارون گفت در طریق مذهب خود حق را
طلب کرد گفت ای کنیزک طریق مذهب ثابت نما که فرمایم در این باب
وزیر گفت ای داعی دو روز گردیست که چنانچه علما او را ملزم کنند

دو هزار



مذهب خود را به حقیقت ثابت گرداند و اگر الحق باشد بر ثابت نماید وجوه
و اگر چنانچه علما او را مغلوب و ملزم نمایند در این صورت رعایت او را دست
خلیفه لازم گردد چون آن کنیزک را جمیع علما و فضلا اتفاق آن کنیزک او حق باشد
هارون را بسیار خوش آمد گفت با علمای بغداد حاضر کنند رأس و رئیس ایشان را
و فقهای آن ایام ابو یوسف بود شافعی نیز در بغداد بود و میان ابو یوسف قاضی
و شافعی عداوت بسیار بود پس جمله را حاضر کردند حسنیه رو بروی ایشان در برابر
ایشان نشست از مذهب او سؤال کردند حسنیه اظهار مذهب و محبت اهل بیت
نمود و صفدر ابو یوسف گردید با ایشان مباحثه و مجادله بطوری کرد که هیچکدام را جواب
و یارای خطاب نبود پس از تفسیرات و آیات قرآن و تأویلات و قولات
احادیث صحیح نبوی بطوری کرد که هارون متغیر شده فرمود تا از اعراب شخصی حاضر
کردند فرمان داد نشسته در ساعت بصره فرستاد و فقها را در دارالاماره بصره حاضر کنند
و ابراهیم ابن خالد که مرجع علمای بصره بود و چهار صد علم را در دارالاماره بصره
درس گفت چون فرمان به ایشان رسید و مضمون فرمان مطلع گردید ابراهیم
ابن خالد را رفاقت و شتر بسیار برد و با اصحاب رو به بغداد آمد و بعد از عهد
و بالجمله چون ابراهیم بغداد رسید هارون ایشان را عرض کرد فرمود مجلس سازند

و جمیع علمای بغداد را حاضر کنند و ارکان دولت و اعیان حضرت و سلاطین از
اطراف عالم در بغداد حاضر شدند در دار الخلافه حاضر گشتند هر دو بزرگوار را ای
ابراهیم بن خالد کرسی زرین نهادند تا بر آنجا نشست و بعد از آن ابراهیم مرا
پیش کمال اعتقاد بود از آن بزرگوار ابو حنیفه را حاضر کنند و بجای نه کان دیگران
بر آستانه حنیفه رحمت طلبیده پیش آمد و دعای بر دو کانی آورد و چون
مجلس و حضرت کلاه جای نیافته پیش رفته در مقابل ابراهیم ابن خالد
نشست و ابراهیم از روی کبر ز دل گشته بود هر دو بکمال حنیفه نظر کرده
که به گوشه چشم نگریسته و جماد به اشارت نمود حنیفه از کمال غیرت و همت طبع
دانست دریافت در ساعت متوجه شد و گفت ابراهیم ابن خالد تو ... کتاب
از تصانیف تو در میان علما مشهور و معروف است و شاعر سکی کرده است
علی ابن ابی طالب علیه السلام ابراهیم را گفت و گفت ای ... سکی در دو کتاب
این مجلس کرد و گفت مرا با تو چه معارضه کردن چه صورت دارد این
انصاف علم داده ... علما شنیده ... و در زیر دو ... کشید
برابر در تمام بخندید و گفت ای خدا الحمد لله اکابر ... است ... نظر ...
تا قال ... نظر ... سیر نحو را نظر کنید و در کنار ... نحو ... کرم

ابراهیم



ای ابراهیم این سخن از آن قصد بود تمام حنیفه گفت ای ابراهیم تو قسم ... الحال
همین ساعت تو را از این کرسی زرین به زیر آرم و شروع در مجادله نمود ابراهیم
گفت سعت مرا است ... راه ... سؤال مرحوم ابراهیم کرد
ابراهیم و ... بود حنیفه بخواهد ... جهت ... جهت ... جهت ... از هر دو
ظاهر کرد و حنیفه گفت سعت تو را این از هر چه خواهی سؤال کن ابراهیم سؤال
کرد و حنیفه جواب ... بگفت ... مسئله ابراهیم را جواب گفت
و اگر تفصیل آن را در این رساله می آوردم به طول می انجامید و مستمع و قاری را از ... ملول
و خواهان ... ابو حنیفه در هر مسئله ... ادا ... معتقی ... گفت
و اعتراضات ... که هر دو با ارکان دولت و علما
و فضلا ... و مخالف ... حنیفه حیران ... و ... ود
و ... شده بود که حنیفه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید ... تم
در سبب ... خلیفه زمان شو اگر رخصت ... سؤال کنم ابراهیم گفت
سه مسئله دیگر می پرسم اگر جواب ... منقطع شوم گفت ... از هر چه
خواهی ابراهیم از این سخن ... گفت ... خلیفه و قائم ... بود
گفت آنکه سابق در اسلام بود گفت آنکه سابقت ... در اسلام بود حنیفه

گفت آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود هارون از این سخن متغیر شد چون ابراهیم
هارون را متغیر دید دلیر شد و گفت ای حسنیه بچه دلیل می‌گویی که علی ع سابق الاسلام است
و می‌گویم ابابکر سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر دعوت نمود ابوبکر
چهل ساله بود و علی ع کودک بود ایمان و طاعت کودک و معصیت او را اعتباری نیست
حسنیه گفت ای ابراهیم اگر ثابت کنم که ایمان و کفر و معصیت و طاعت او را
اعتباری هست و کودک مستحق ثواب و عقاب هست اقرار کنی بامامت
و وصایت امیرالمؤمنین ع علی بن ابیطالب علیه السلام ابراهیم گفت اگر
به حجت و دلیل ثابت کنی اقرار کنم حسنیه گفت چه گویی در نص قرآن که
صریح واقع است در حق حضرت خضر و موسی و آن کودک که خضر در آن آیت
و قرآن بر آن ناطق است که فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت
نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا [illegible] موسی بر وی اعتراض کرد
بسبب قتل کودک خضر در جواب وی گفت و اما الغلام فکان
ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا [illegible] آن کودک
باتفاق کافر بود یا حضرت خضر ظالم بود [illegible] حضرت الله تعالی
هیچ ظالم [illegible] خضر [illegible] خضر علیه السلام پیغمبر [illegible] است

ابراهیم



ای ابراهیم چرا سر در پیش افکنده و جواب نمی‌دهی و خاموش گشته‌ای ابراهیم
[illegible] این دلایل [illegible] ثابت است [illegible] که من در این مسئله بنظر تو رسیده
و از اصحاب حدیث شنیده باشی و از جمیع علماء حاضر شهادت می‌طلبم
ابراهیم گفت ای حسنیه گفته روایت کنم ابو جابر از ابو عمران [illegible]
ابو سعید خدری که گفت ما نشسته بودیم روزی با رسول صلی الله علیه و سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه یمانی و ابوالهیثم التیهان و ابوالفضل
و عامر بن وائله جمله همراه [illegible] در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه
در آمده [illegible] طاهر بود گفت شد [illegible] بعضی حکایات
می‌شنیدیم از جمعی صحابه [illegible] در حق [illegible] ابن عم تو [illegible]
[illegible] حضرت رسول فرمود [illegible] در حق برادرم علی ابن ابیطالب
گفته [illegible] فضیلت است [illegible] ع [illegible] در بیعت الله
[illegible] در آن زمان طعن بود حضرت رسول فرمود [illegible] پدران آدم [illegible]
چنانکه روشن شود [illegible]
[illegible] خواننده باشد
چون ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible]

عاصی طاغی مادر او را در میان آن صندوق نهاد و در کنار جوی آب در دو قرص آفتاب
در بیشه چون در آنجا نهاد آتش ابراهیم بر او خنک است و دست بر سر در وی
الیه و کلمه توحید بر زبان جاری ساخت آنکه جامه بر گرفت و خویش را
پاک شد چون مادرش این حال مشاهده کرد نجات بر ته چنانکه حق تعالی در قرآن
مجید می فرماید و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون
من الموقنین فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی الی آخر آیه ای یاران
هم آیه موسی ابن عمران که فرعون در طلب او بود شکم زنان بار دار را
می شکافتند و اطفال را می کشتند تا موسی کشته شود چون مادرش موسی را از کد
در ساعت با در کفش های مادر مرا در دریا بوت نه دور دریا چنانکه از مادرش
رسید از سخن گفتش او گفت ای پدر ترسم که در دریا غرق شوی گفت ای مادر
مترس که حق تعالی مرا نگاه دارد و سلامت تو ببینم مادر وی را در دریا بوت نهاد
و در آب انداخت آب وی را آورد بکنار انداخت تا آنکه خدای تعالی
وی را بدست مادرش رسانید و خدا از آن حال در خبر داده و لتصنع علی عینی اذ
تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر
عینها ولا تحزن الی آخر آیه دیگر آیه ای یاران در حضرت اقدس صلی و علا

در حق



در حق عیسی فرموده فنادیها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا
و تا آخر فرموده و گفت نشانه یعنی با مادرش سخن گفت در آن حال که از زمین آیه
و در آن حال که مادرش برد بشارت کرد فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان
فی المهد صبیا قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا
این ما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا یعنی سخن گفت در وقت
ولادت و خدای در حق وعلو وی را در آن حال کتاب و نبوت ارزانی داشت
در آن حال وی را وصیت کرد باقامت صلوة و ادای زکوة و وی سه روزه بود
سخن گفت و تا آخر آیه و خدای عز و جل ساقی مراد هم را از یک نور و
ما در صلب آدم بودیم و خدا تسبیح ما را می شنید و در شبها و کلمها ادم عصر و
تا آنکه به عبد المطلب رسید نورها در پشت وی ظاهر بود آنگاه آن نور دو قسمت نیمه
بعبد الله منتقل شد و نیمه با ابوطالب و در روز عصر هر کجا که در میان مردمان
نشسته می نور تابان ما از ایشان ظاهر بود یعنی با شکل که آدم در سکه
بر جبریل فرمود که در سکه حضرت امیر المؤمنین از ما در مقام لعنت
خدا النور اسلام سرما نور تهنیت میکند تو را به ولادت اکرم الی استطالت

رسیده که زمین وقت ظاهر شدن سرنوشت است و گفتار کردن درین مرتبه تو را
می‌شمارد این هم برادر تو و وزیر تو و هم خلیفه تو و از تو بعد بند کرده زنی تو
بود بی‌تاب مادر چون ع متولد شد مادرش وی را برداشت در روی دست خود نهاد
و او را بر دامن خود نهاد و علی انگشت راست در گوش خود نهاد و در ساعت اقرار
کرد گفت بخوانم یا رسول الله گفتم بخوان به آن صحف آسمانی که در فرمان اوست
ع ابتدا کرد به صحف حضرت آدم پس و شیث و نامه وی و شیث بان رب
همه را خواند از اول تا آخر چنانچه اگر شیث حاضر بودی اقرار کردی که ع از او
حافظ‌تر بود از او آنگه تورات موسی را خواند چنانچه اگر موسی حاضر بودی اقرار کردی که
ع حاضرتر است از او و آنگه زبور داود و انجیل عیسی را خواند که اگر داود و عیسی
حاضر بودند انصاف بدادندی که ع حاضرتر است آنگه قرآن که خداوند تبارک و تعالی
بر من فرستاده خواند همچنان حافظ بود آن را از من آن فاطمه که ع علیه السلام
با من سخن گفت و من با او سخن گفتم بچه‌ها آنچه انبیا و اوصیا با آن سخن گویند
باید که آنگاه ع به حالت طفولیت بود و مادر او فاطمه بنت اسد عالم
ای یاران من سبب گفتار دشمنان چرا از وهم می‌شود و احوال این بزرگوار
چه اعتبار رسیده هم نه در فاضلتر از جمیع انبیا و رسل و وصی او فاضلتر

بر انبیا



و وصی او فاضلتر از جمیع اوصیاست آنگاه سلمان فارسی و باقی صحابه که
خوشحال و خندان برپای خواستند و صلوات بر رسول خدا فرستادند و گفتند
بحمد الله که ما از دوزخ و رسول الله فرموده و الله تا شما رستگاران و بهشت را برای شما
آفریده اند و دوزخ را برای دشمنان صاحب شام علیه السلام آفریده اند چون حنیفه
سخن را به پایان رسانیده هر دو را از شر علما بگریختند و ابراهیم این مرد دولت
نطق به است آنکه حنیفه گفت ای علمای زمان و ای شاهد دین عدل و فضل
بحق خدا و به آنچه گفته درست و آنچه روایت کردم صحیح است و بنظر شما
رسیده و شنیده و لیکن اکثر علما و حاضران گفتند ای حنیفه این حدیث از آن
قسمی است و کسی انکار تواند کرد حنیفه گفت معروف است که هفتم
از معارف انبیا گفته نعم حنیفه گفت ای ابراهیم قائل هستی که حقیقت علم غیب
رسول خدا در قرآن مجید و قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و العلماء انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین اگر در این وصیت صحیح دارید
بگو و در حضور جمیع حاضران و محدثین رسوا شد گفت ابراهیم گفت کار
تمام گفت ای انصاف و ثم و ... دای ... ماه آن ... پس دلیل هر روز
قائل قرآن و حدیث شد و آنکه علی علیه السلام رسول است و برادر وی در همین قصه آیات

پس چرا اعتبار نکنی دو دلیل را که مسلم است و معترف نشوی که او افضل از صحابه است
چون ابراهیم و یحیی و زکریا و موسی و عیسی علیه السلام در حالت ولادت تکلم
نمودند و ایمان آوردند که حق تعالی و همچنین خدا تعالی نبوت ما را سبب در حال طفولیت
و همچنین نبوت یحیی در حال طفولیت پس چرا اسلام علی را در حال طفولیت
قبول ندارید و برادر رسول و ابن عمش بود و در پی رسول و اسلام در قائم بود و حق تعالی
در افضل رسول خانه و چند آیت قرآن در حق وی نازل شده و حق تعالی در
باسم و ... خواهر در ... ... ... عبادت جن و انس
برابر کرده و باقی حدیث ... در طریق ... این حدیث وارد است و در
کتاب ... که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی التقوی
والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی
ابن ابی طالب علیه السلام چون رسول او را با چند پیغمبر اولوالعزم برابر کرده
در علم تا در طریق اهل سنت ... ... است که از هر یک از انبیا
و بعد از رسول افضل عالمیان است پس چرا انصاف ... نکنی در آنکه ایمان طفل
معتبر است و معترف نشوی در حقیقت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در حال
طفولیت امامت ... و وصی رسول بود و حافظ صحیفه ... در ... و ...



و جمع اهل اسلام متفق‌اند که ... ... علی و اولاد او ... صاحب
رکن عصمت است ... کرده ... ظاهر کرده ... ...
و در جمیع اوقات مخالف خدا و رسول بود و طریق عناد را پیشه گرفت
و دوست ... ... ... بود ... ... که در امور ... اعتبار
کنی ایمان وی را و اعتبار کنی ایمان معصومان ... نبوت ... ...
و عصمت و طهارت ... ثانیاً ... بغض و عداوت ... ...
نبوت ابراهیم ابن خالد ... ... گرفتار شده ... ... گفت از این
مسئله در گذشتم اما چگونه در حق عباس ... ثانی ... ... کرده ...
میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله ... دعوی میراث ... ...
و در ... اگر ... چون ... ... البته ... ... ...
غرض ... این مسئله آن بود که ابوحنیفه ... عباس ... ...
... جهت آنکه هر دو ... بود ... ... ... ...
... ... ابوحنیفه گفت ای ابراهیم این سؤال را
از قرآن مجید جواب ... است ابراهیم گفت کدام است ابوحنیفه گفت
حق تعالی با محمد صلی الله علیه خطاب فرمود ... ... ...

او دعوا ع داود فرمع سهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا

بالحق و لا تشطط واهدنا الی سواء الصراط ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة و لی نعجة

واحدة و در تفسیر آمده است که آن دو خصم جبرئیل و میکائیل بودند و عالم

داود علیه السلام الحال تو بفرما که کدام یک حق بودند و کدام بر باطل ابراهیم گفت

که جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند و بهر داود را بود رای تنبیه پیش داود آمده بودند حسنیه

گفت الله اکبر پس علی ع و عباس هر دو بر حق بودند و بهر ابابکر را بود رای تنبیه پیش

وی آمده بودند عباس گفت میراث مراست که عم پیغمبرم و علی ع فرموده میراث

مراست که ابن عم پیغمبرم و برادر و وصی او و زوج البتول فاطمه سیده نساء و رضا

است و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت فرزندان منند و نفس رسولم که

آیه انفسنا و انفسکم چون ابابکر حکایت ایشان بشنید گفت واله که از پیغمبر شنیدم

که فرمود ما معاشر الانبیاء لا نورث و حق چون عباس این سخن بشنید ساکت شد

و گفت ای ابابکر این سخن بشنیدی چرا با بهداد قست نشستی و حق او را ضایع

کردی چون ابوبکر این سخن بشنید در جواب در ماند که این زبان از او بود

آمده که میراث بها نیافته از گفت ثابت است که آمده علیه جواب

شو دار مجلس برخاست و رفت چون ابراهیم این حکایت از حسنیه شنید گفت

ای ...



ازین مسئله نیز درگذشتیم اکنون بگو عباس فاضلتر است یا علی ع حسنیه گفت تو بگو

حمزه فاضلتر بود یا ابراهیم که در سالیه عباس ع فرمانه اگر عباس فاضلتر بود فخر عمرا

بود چون او عمی داشت و اگر علی ع فاضلتر بود فخر عباس را بود چون حضرت ع

برادرزاده داشت چون ابراهیم فصاحت و بلاغت حسنیه را ملاحظه نمود روی

با ابراهیم کرد و گفت حیف ازین علوم که با تست حسنیه گفت ای شاه درین مسئله را

جواب گفتم اگر رضا باشد من نیز یک مسئله از او بپرسم هر دو گفتند بپرس

بگو ای حسنیه گفت ای ابراهیم پیغمبر از دنیا رفت و صحابه بعضی کردند ابراهیم

گفت کردند حسنیه گفت خطا کردند یا صواب و آنچه اعتقاد بعضی بغیره کفر

خطا کردند یا صواب پیغمبر را خطا گفتن بهتر یا اصحاب را ابراهیم فرمود

ازین جهت که اگر بگفت پیغمبر خطا کرد لعن کند و در شرع مشهود اگر بگفت صحابه

خطا کفر است حسنیه گفت بیشه و طلب مذهب او بود که فرود رفت

در جمع صدق رد شد ابراهیم عاجز شده در مقام اضطراب است صدق

یک بار تحقیق نمود و سرزنشها گفته چنین عالم ضلع از کسی باسط و فروماند

عاجز شد هر دو از شه چون ابراهیم را مضطرب یافتند دیدند مرد موحش تصحیف او

ینشو روی بود زجو بحیر رجوع کرد و گفت شنیدم شاید علمای بغداد بعضی از علما

در باب خیر و شر منازعت بود ابراهیم سؤال کرد که مدتهاست که دل
پیوسته در این مسئله متردد بود هر چند علمای دین تعریف آن می‌نمایند اطمینان
حاصل نشد غرض از آن بود ای حسنیه در آن باب چه میگوئی چون تحقیق تو شایسته
هر دو از ابراهیم پرسید که شما در باب خیر و شر و نفع و ضرر و ارتکاب کبائر صادر
و فعل معاصی و ظلم و کفر است از انسان بالاستقلال یا بقضا و قدر باشنده را
فاعل مختار میدانید چنانچه معتقد شماست و اتباع ایشانست و طبع صحیح صواب
و عاصی مستحق عقاب است یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما در این مسئله چنانست که
در نفع و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر است خدا قدرت داده بر اکتساب ایشان و خواهد او ابلیس
و به اکتساب آب و خاک و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و محبت
و مرض و ایمان و کفر و طاعت و معصیت و تسبیح و محبت و عداوت ابراهیم
و نمرود و موسی و فرعون و هارون و هامان و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان بقضا
و قدر است حسنیه این وحدت بشنید بی‌طاقت گشت و گفت ای ابراهیم
از خدا شرم نداری که این کفر و زندقه را بخدا و جمیع مسلمانان و پیغمبران روا میداری
ابلیس محبت و دلیل شما را که الزام تو داد آنها مسئله قبل از تو روا
اعتقاد بعضی اند امت بدتر است از آنکه کفر و شر و عصیان را بخود

قضا و قدر



بقضا و قدر او است فاما قضای دیگرست به آنکه در یک سخن محال آوری
از برای آنکه چون کسی حکم کند در آن حکم راضی باشی ناشی از عجز و بیم یا از بد اندیشه
در باطل تیس و ذات مقدس باری از این صفات منزه است ای ابراهیم
آنها مسئله این نحو وضع کرده‌اند قبل از تو این اعتقاد داشته‌اند در شأن چه
کفر و زندقه از خود وضع نمایند به آنکه اعتقاد شما این است که شر و عصیان کفر
و فسق همه بقضا و قدر خدا است و خود هم از این سخن شرمنده اید ای ابراهیم
گفت ای حسنیه ترا اقرار کنیم خدا تعالی را ای حسنیه گفت والله اقرار کنیم
خدا تعالی را دارم و تفکر علم و شکفت مشهود است از آن اقرار گرفته ام از آن
که مسئله قرآن در حق ایشان نازل شده و چه برگو از ایشان ابراهیم گفت
ای حسنیه بگو تا از حق خدا تعالی فرموده قل کل من عند الله و الله علیم در
و همچنین در این آیه یضل من یشاء و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و همچنین
در جای دیگر فرموده و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها یعنی آیه اول آنکه همه
از نزد خداست و معنی آیه دوم آنکه گمراه میکند هر کس را میخواهد و معنی آیه
سیم آنکه اگر خواستیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میفرماید ختم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدا تعالی بر دلهای

ایشان در تشنگی و نابینائی ایشان هر دو هستند ایمان آوردن حسنه مکتوب در باب
این همه آیات قرآنی و چه اعتقاد کنی در این احکام قرآنیه حسنه که عبث از ابراهیم
آیه ختم الله علی قلوبهم محمول و مسئول است رد جبر و موافق و مطابق قضای
عدل است و تناقض نزد ود آیات قرآنیه و متفاوت نزد اول
و فرموده قل کل من عند الله هر آنکه چون بنا بر آن حکم کنی لله نوع جمیع
اشیا را خالق خدا باشد این مذهب اهل بیت است هر آنکه در قرآن کریم بعض
آیه چنانکه در قصه ابراهیم فرموده ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا این بر عقده
ثابت است هر کوه الوند و کوه قاف انما هو و همچنین در قصه بلقیس
منقوله من کل شی و لها عرش عظیم جمیع عقده داشتند همه ادبیان و شیخ
و زند دل انما هو پس کل را بمعنی آن باشد هر چه بفضل الهی است از
ذرات افعال حسنه چون خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و جن
و انس و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها همه را خالق و موجود است
تبارک و تعالی و پاک و مبری است از خلق و فعل کفر و فساد و عصیان و ظلم و معاصی
و مانند آن و آنکه فرموده و یضل من یشاء و یهدی من یشاء هر آنکه آیه است را
معنی بسیار است و مرجع همه و معنی است که یا بمعنی ابتلا و امتحان و دیگری بمعنی لطف

بر ما



و این هر دو عام است جمله مکلفان را از مؤمن و کافر و هر آن ای ابراهیم هر چه
خدای تعالی کرده است در حق مؤمنان کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال
رسالت و قدرت دعوت و تکلیف و عقل در حق کافران نیز همه است و اگر
نکرده باشد کافران را بر خدای تعالی حجت باشد مهر بر چشم و گوش نهادی
و ما را دعوت و قدرت شنیدن و دیدن راه حق ندادی خدای تعالی از کفار
ملزم گردد و حقتعالی در قرآن مجید تصریح کرده است هر لئلا یکون للناس
علی الله حجة بعد الرسل یعنی با اینهمه از برای آن کردم تا مردمان را بر ما
حجت نباشد و حجت خدا را باشد چنانچه فرمود قل فلله الحجة البالغة هر ای
ای ابراهیم هر جا ذکر هدایت کرده است تعلق بهشت گشته هر که
از آن زیادتی الطاف است هر دو جانب نباشد بار الهشت کناه را
هر آنکه از طاعت و معصیت بوجوه آیه و فی آخر اه یعقبی از گناه
ایشان در گذرد و راه بهشت ایشان نمایم و بهشت ایشان رسانم هر آن ای ابراهیم
هر ضلال را در معانی بسیار استعمال کرده‌اند بمعنی ضیعف ادرا بعد گفته‌اند
چون کند تعالی لعنت که بمعنی هلاک و عذاب بود بعضی از آن البضل
الله لیس معنی عذاب و عقاب که ظالمان را از آنکار ظالمان کفرا نهم

و اگر یعنی گمراهی بودن به آن ای ابراهیم یعنی راه تو با خدا نسبت به حق تعالی
یعنی را با غیر خود حواله کرده است چنانچه در واقع اضلّ منکم جبلّا کثیرا
یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیار را و با فرعون نیز اسناد کرده است که
و اضلّ فرعون قومه و ما هدی یعنی گمراه کرد فرعون قوم خود را و راه ایشان
ننمود و پس اگر حق تعالی بندگان را گمراه کردی اسناد با غیر خود نکردی ای ابراهیم
یعنی را در [illegible] با خدا همه کافران را گمراه [illegible] این کفر محض است حق تعالی
میفرماید انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون [illegible] که الله [illegible]
آیات [illegible] در اینجا اضافت ضلال با خدا نسبت یعنی [illegible] و [illegible]
یعنی خدا [illegible] که از [illegible] چون لطف [illegible] نباشد و چون خدا تعالی
بنده را بواسطه اصرار کفر و عصیان [illegible] که [illegible] که از وی چنانچه
که [illegible] اضلال کرده است و ضلالت خود در بنده [illegible] ختم الله
علی قلوبهم آن است که اضافت [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] در کفر [illegible] لازم که حق تعالی
[illegible] کرد تا [illegible] ایمان [illegible] نیست [illegible]
اگر [illegible] خدا تعالی [illegible] بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا

ای ابراهیم



ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو لازم می آید دعوت انبیا [illegible] حق تعالی لازم
[illegible] را اعلام [illegible] و ضلال [illegible] را دعوت [illegible] ایمان
[illegible] از آن [illegible] ایمان از ایشان نمیخواهم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تا دعوت [illegible] بناغ [illegible] ای ابراهیم
[illegible] حضرت پروردگار مؤمنان را کرده کافران را [illegible] است
در قرآن مجید ناطق است [illegible] یا ایها [illegible] یعنی
[illegible] راه [illegible] و [illegible] کافر است
پس چون توان گفت خدا تعالی [illegible] علیه [illegible]
اگر چه [illegible] مخالف [illegible] نکرده [illegible]
حنیفه [illegible] ابراهیم [illegible] گفت [illegible] در این آیه ابراهیم
علیه السلام [illegible] گفت و در قرآن صریح واقع است اتعبدون
ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون یعنی [illegible] آن چیز [illegible] خود [illegible]
اگر خدا تعالی خلق کرده [illegible] و [illegible] حنیفه [illegible] گفت
[illegible] اعتقاد قرآن نیست [illegible] موافق [illegible] خود [illegible]
اکثر از مفسرین و تابعین [illegible] است [illegible]

وخلقکم یعنی خدا خلق کرد شما را چنانچه گفت ای ابراهیم ولیکن لطیفه‌ای که در قول
خدای تعالی است اتعبدون ما تنحتون به آنکه مورد این آیه بعد بت‌هاست
و ما تعملون یعنی می‌پرستید چیزی را که به دست خود تراشیده حق تعالی آفریده است
شما را و آنچه تراشیده از این چوب و از هر کو آن چوب را فعل و عمل شما را
خدا آفریده است این آیه عذر کافران یعنی وضع عذر کافران را
هر آن عملی می‌کند و منافضه جهت آنکه اول کلام اله مذمت ایشان بوی
و آخر کلام عذر ایشان جمع بین النقیضین شد و فحوای دیگر این خدا و بت
حق تعالی فرمود شما را و آنچه می‌پرستید از بتان و اصنام به خود تراشید حق تعالی آفریده است
بدانکه ما در ما تعملون نمی‌تواند بود موصوله چه در می‌تواند که موصوله باشد
و ما در ما تعملون موصوله است بمعنی الذی و حمل کنیم و آنچه در او ثابت متناقضه
باشد و دیگر حضرت باری تعالی الست و صفات عمل با ایشان کرده و کار فعل
خدا معنی بت با اضافت او بنده کردی و کار فعل بنده را باشد
نه فعل خدا جهت آنکه عقلا و شرعا اضافت فعل و نسبت او به فاعلش
کنند ای ابراهیم عقلاء ایشان است و خدا نخواهد که کافر معصیت کند
و نمی‌خواهد که طاعت کند و این عقلاء ایشان نیست شنیعه است [illegible]





حق تعالی را فاعل قبایح و کفر و معاصی می‌دانید و دیگر به قضا و قدر اوست ار
سخن تا لازم می‌آید که حق تعالی از همه ظالمان ظالم‌تر چرا که عقاب کند کافر را
جهت کفری که خود تقدیر کرده است خدای تعالی کافر کفر خلق کرده باشد و قدرت
بر ایمان نداده باشد بعد از آن او را با آن عقوبت کند از برای کفری که خود در او خلق
کرده باشد و تقدیر فرموده این ظلم صریح بود چنان باشد که سیاه حبشی را عقوبت
کند و گوید که چرا رنگ تو سیاه است یا شتر را به علفه نبود که ما تحمل کند و او را
تعذیب کند و گوید چرا قامت تو بلند نیست یا کسی را کوتاه باشد که او را
دست و پا ببندد و در آب اندازد و گوید چرا جامه او را تر کردی از آن سیر
او را زنند که چرا جامه‌ات را تر کردی و شما این ظلم صریح به من ای ابراهیم
خلق کفر در کافر و فسق در فاسق و ظلم در ظالم به خدا کرده‌اند و قطع حجت
انبیا و الزام رسل بعث از برای آنکه چون حق کافر کرده ایمان او را
مراد نساخته تا دعوت کنم با ایشان کافر جواب می‌گوید که در ما چه در وی خلق
کنم اجازه [illegible] غلط فرمایید تا ایمان آورم اگر نه چون در وی کفر خلق کرده است
چگونه تکلیف ایمان کنی چون مراد رب نیست پس حجت منقطع گردد و
دعوت انبیا و عا فرمانه ای ابراهیم اگر کفر در کافر خدای تعالی خلق کرده باشد

و بر او روا باشد تکلیف کند تکلیف ما لا یطاق بود و این نزد عقل و شرع قبیح بود
و این برابر آن باشد که آدمی کسی را بطیران کند در هوا و در قرآن مجید واقع است
یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا و نیز میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها
و نیز میفرماید یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و امثال این بسیار است ای ابراهیم
خدا اگر کفر در کافر آفریده باشد و گوید که چه کیفیت تکفرون خود خالق حق و طلب باشد
و گوید لم تلبسون الحق بالباطل و انکار از خود دور کند و با نه دارد و بگوید لم
تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر خدای تعالی کرده باشد لازم آید
که کافر مطیع الله باشد از برای آنکه خدا کفر را در او خلق کرده است و کفر خواسته
پس آنچه مراد الله بوده باشد پس مطیع بود و نه عاصی بود و این تقریر از برای آنکه
کافر را بایمان امر میکند و از کفر منع می نماید و حال آنکه خدای تعالی کفر در او
خلق کرده است و می خواهد پس لازم آید که کافر مطیع بود و نیز نعوذ بالله عاصی
ای ابراهیم بار دیگر لازم می آید عدم رضا بقضا و قدر خدای تعالی از برای آنکه
باجماع رضا بکفر حرام است و رضا بقضا و قدر خدای تعالی واجب
پس اگر کفر بقضا و قدر خدای تعالی باشد پس واجب باشد و این کفر است
ای ابراهیم از این اعتقاد لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و رد اوامر و نهی

اوامر



و نواهی از برای آنکه اگر زنا و لواطه و دزدی و شرب خمر و خون ناحق
و جمیع معصیتها از خمر و طنبور زدن و شطرنج و غیر اینها واقع شود باراده و قضا
و قدر حق تعالی باشد پس حد زدن شارب امام و حاکم شرع را از زدن منع کند
فاعل این را و از آنچه مراد حق تعالی است از آن باز دارد و امر نماید آنچه
مراد خدا نباشد و دیگر لازم می آید که الله تعالی مرید نقیض باشد از برای آنکه معصیت
مراد او است و خود تقریر کرده و امر و نهی در زجر و منع نیز از معاصی مراد او است
و او امر زجر و حد بود تقریر است کرده پس لازم می آید جمع بین النقیضین ای
ابراهیم ابو النغار روایت میکند که دزدی را بمجلس عبد الله ابن عباس حاضر کردند
داد امر کرد به قطع دست او یکی از حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء الله یعنی
پناه میبرم بخدا از قضای خدا عبد الله عباس برآشفت و گفت لقد قلت عظیما یعنی
گناه سخت و عظیم است آنچه گفتی آن شخص را از مجلس زجر کرد و گفت
توبه نما چون هرون این سخن از حسنیه بشنید ورا ثابت خوش آمد
زیرا که عبد الله عباس جد هرون بود حسنیه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر
و معاصی الله تعالی باشد پس هیچ فرق نباشد میان ما و آنکه در حق خود با ما
انواع نکوئیها کرده باشد و میان آنکه با ما انواع ظلم و جور کرده باشد اگر کسی

کننده و برکننده فاعل مختار نباشد بدبختی مدح و ذم از ایشان برخیزد

راجع نباشد پس چون مدح و ذم و صفت ضد نیست با راجع است ای ابلیس

فعل نیز با راجع باشد و با این تقدیر رسالت رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ

جمله بی فایده و عبث باشد ای ابراهیم این مذهب ابلیس است که گفت رب

بما اغویتنی زیرا که تو مرا اغوا کردی و شما را به ابلیس اقتدا است ولی کسی که دل

معتقد این مذهب و تابع ایشان از علما و اصحاب حدیث هر تابع ایشان بعضی

از ابلیس فرا گرفته‌اند و دین بر آن نهاده‌اند تا بر ایشان لعنت الله علیه

چون حسنیه سخن را بدینجا رسانید ابراهیم ابن خالد و علما بغداد و اتباع ایشان

یکبارگی متحیر شدند و فریاد برآوردند که این کنیز چه در مذهب ابراهیم طعن کنی

در نزدیک بود قصه حسنیه که سه روز را بگفت و گفت ای ابراهیم شرم

نداری از خدا که کنیزی را مدعی و زبان بی تمیز تا سکه ازو عاجز شده ای و دیگر

در زیر ابراهیم لیکن با وجود این ادب خشونت نمایند حسنیه گفت اگر ساکت

و مباحثه ما موجب مذلت خلیفه شود تا یک هفته اقامت و بیرون آ هر دو

گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خدا نباشد والله افعال اختیاری

در صادر شود از آن عجب قصه‌ها دو چون رفتن و نشستن و خوردن و نوشیدن

وداد و ستدن



و داد و ستدن و حرکت دست و مانند حرکت نبض و غیره فرق نباشد

ای ابراهیم این بدیهی است و فرق است میان حرکت اختیاری و اضطراری

فاعل به حکم مسکه را که ما قادریم در حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر و بال

رفتن چنانچه شیخ بعد از حسنیه در سنه هفتاد قدر بحث کرد الزام آن

نمود و گفت بلی تو ثابت می‌کنم ضروریات از تو عاقل‌تر و صغیرات

در نگاه بنده راه اسلوب اهل اختیار می‌کوبند از آن که اگر قدرت یکبار بگوی صغیر

بر خیز و بر نشیند جهت آنکه بلند می‌زند البته و اگر یکبار بگویی که بپر قادر

نباشد که بگذرد آن اگر کشف ازو بلند پس فرق نکند میان آنچه قدرت

بر آن دارد و میان آنچه قدرت بر آن ندارد و قادر نیست و تو ای ابراهیم

نیستی که هر چه چیز داری و هر چه چیز قادر نیستی چون حسنیه این کلمات بر دل

و ... همه یکبار رنجیده شده و ابراهیم از خجالت بر دل

خود رضی شده بود دیگر باره حسنیه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد

فعل الله تعالی باشد پس صحیح نباشد که گوئی الله تعالی عفو و غفور و رحیم است از برای

آنکه عفو و غفور و رحیم کسی است که بنده گناهی کرده باشد و سبب گناه مستحق عذاب

شده باشد او عفو کند ببخشد بیامرزد و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد

فرا بگیر چگونه صحیح خواهد بود که بنده خدا را آمرزنده و عفو کننده و رحیم است ای
ابراهیم حقیقت ایمان آن است که مکلف در سرای تکلیف بنظر دلیل خاصی کند
به فعل خویش تا به تحصیل آن در دنیا مستحق مدح و در قیامت ثواب شود پس
اگر خدا خواهد چیزی در او ایجاد تواند اما خدا خواهد بنده به جهت خویش و فعل
و اختیار خود مؤمن و مطیع شود و تارک کفر و معاصی و اگر بنده به جهت حصول التذاذ
و تمکین ایمان اختیار نکند خدا را از آن فضائل نباشد ای ابراهیم اگر در ادله عقلی
زیاده ازین خواهی چند از نکویم بشنو نزد ما ... تو وارد شده نقل و از
حدیث آنچه بعضی نقل کرده اند در طریق تا واقع است رضی الله عنهم
روایت کنند از نبی صلی الله علیه که القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا
فلا تعودوهم و ان ماتوا فلا تصلوا علیهم و ان لقیتموهم فلا تسلموا
علیهم قیل من هم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون ان الله
کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس این امتند اگر بیمار شوند به پرسش ایشان مروید اگر
بمیرند نماز بر ایشان مکنید و اگر ملاقات کنید ایشان را سلام مکنید
جمعی از صحابه پرسیدند یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و ایشان کیستند حضرت فرمود
که ایشان آن کسانند معاصی بجای آورند در عالم [illegible] ایشان آن ...

دعوی اما ل



و خدا در ازل نوشته و ایشان معاصی کنند و چنین تقدیر فرموده و در قرآن مجید
واقع است و ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن
نفسک یعنی هر چه برسد ترا از حسنه پس آن از خدا رسیده و آنچه ترا از سیئه
پس از نفس تو است و از آنجا اسناد نکنید مثال آن در قرآن بسیار است
و الله تعالی حواله و اسناد کفر و معاصی به شیطان کرده که فرموده و شیطان را فرموده
لاغوینهم اجمعین اگر فعل خدا است و به فعل خود لعنت بر ابلیس کند و ان
علیک اللعنة الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم علیه السلام نمی گفتی ربنا
ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر موسی نمی گفتی
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس علیه السلام نمی گفتی لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای ابراهیم جمله انبیا توبه و تنزیه
و تقدیس الله تعالی کرده اند و اگر عصیان عاصی فعل او نبودی توبه چرا بایستی کردن
ابراهیم ملحد ... گفت ای حسنه تو ابطال مذهب خود نمودی چرا که انبیا
تو جمله معصومند و چون از ایشان جرم و معصیت واقع شده چرا توبه
و استغفار نمودند ... گفت ای ابراهیم بحث اول را اثبات
نمودی و منع واردی و حجت او کو ... شروع در عصمت و عدم عصمت

اینها متکلی اگر منع بخشند ابو حنیفه گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق ادب
نیست و وضع تو بموقع در این مسئله نیز جواب خواهی شنید بعد از آن امام فرمود
در باب قضا و قدر ای ابراهیم شرکاء قریش جمله جبری مذهب چون اسلام
ظاهر شد طریق جبر را طرف شد بعد از وفات حضرت رسول و شهادت
امیر المؤمنین علی علیه السلام معاویه و یزید مردود و باقی بنی امیه لعنت الله علیهم اجمعین
در زمان خود احیای آن کفر در اسلام و جبر را تابع ایشان شدند تا تابعین
متابعت کنند اما زنان ای ابراهیم بخدا که ائمه اهلبیت عظام و اصحاب
کرام او برای اعتقاد مذهب چون حنیفه نیز باریانیه فحال از جمله عقاید ایشان
و همه تحسین حنیفه گفتند ای ابراهیم گفت ای حنیفه اینها همه را تسلیم دارم از آیات
قرآن و غیر آن چون اکثر تابعین را این مذهب و چنین اعتقاد نهاده اند و بنده
مسلوب الاختیار است و تحریر نهاده اند و بنده شریک الله تعالی شود در این
شرک لازم آید حنیفه گفت ای ابراهیم چگونه شرک لازم آید و حال آنکه
الله تعالی قادر است بر قهر او و اعدام او مثلا اگر سلطان والی گوای تحصیر را
در بعضی بلده و ولایت والی در آن بلد ظلم کند و غارت کند مسلمانان رود
متمکن شود آنچه او بغیر حق گرفته باز ستاند و دور انداختن

ترکه او



ترکه او با سلطان و چون توان گفت که او شریک سلطان است ای
ابراهیم احکام الهی و حادث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و جمیع
و عدم جمیع را سلطنت و ضایع سکندر اری و نادیده نماشیده ای کفار بعضی از
تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیا
و اوصیا ایشان بر آنکه اعتقاد ما چنان است که جمله معصوم هستند و مطهر از جمیع
مناهی و واجب است که جمیع انبیا و اوصیا معصوم باشند از گناه و فرائض از
ابتدای طفولیت تا انتهای زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان ... اند
چگونه جایز بود در مقام انقیاد شیطان که از ذل موجودات و ابعد مخلوقات
از جناب کبریا بود رشته پس بر آنکه شیطان را بعضی نبات در ایشان و کار ایشان
افعال شیطانی صادر شود باید که پیغمبر و امام و آباء و امهات ایشان آنچه باشند
از زنا آیت و امهات ... و ولد که و حرام و ... نباشد و باید که پیغمبر
پاک شود و امام متصف باشد بصفات و همه منفی حقد و جهل و حسد و بخل و حرص
و ملول و ناقص و متبلد نباشد برص و جذام و کلف نباشد از جمیع نقایص باید که
مطهر و منزه باشد کذاب و عاشق پیشه نباشد ای ابراهیم بر آنکه واجب است
امام افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اکرم اهل زمان از جمیع

ظلمی شنیع باشد اعلم و معصوم علیه من عند الله و من عند الرسول العیّنین شد پس هر آنکه هر زمانی
در رعیت بودی امامت ربانیه منصوب از خدا و رسول بود با خلق
در متابعت او که هر باشند و باید امام معصوم پس چرا غیر معصوم
میتواند ظالم بود حضرت پروردگار حبیب وعده فرموده و ذیل لا ینال عهدی الظالمین
چون حسنیه سخن را تمام رسانید لرزه بر اهل دل ابراهیم افتاد چرا دعوی عدالت
میکرد بغیر حق از این صفات یا در دعوی خود بحیی ان حالة بر یک در باقی ماند ابراهیم
گفت ای ابراهیم گویا روح حیات از تو مفارقت کرده چرا از این کرسی
زیر نیامدی و در جواب حسنیه را استشار کنی چون ابراهیم از اطراف جواب
نشنید گفت ای حسنیه چگونه در این آیه صریح است در قران که خداوند تعالی
امر کرد آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا
منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین ای حسنیه
بعد از آنکه ایشان از این درخت خوردند از ستمکاران گشتند حسنیه گفت ای
ابراهیم نهی مقصود از آن آدم را نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیرا نهی تحریمی
آن باشد که مرتکب آن مستحق تعذیب و عقوبت آخرت شود و نهی تنزیهی
آن است که مرتکب آن از ثواب و منزلتی که در آن باشد در خور فوات کرده
باشد



باشد اما از آن مستحق عقوبت و عذاب آخرت نباشد پس اگر آدم علیه السلام
ترک تناول آن درخت کردی مستحق زیادتی الطاف و ثواب شدی چون ترک
کرد مستحق عقاب نشد ای ابراهیم گفت از جنس نهی و از ظالمان شدن چه معنا ست
فتکونا من الظالمین حسنیه گفت ای ابراهیم مراد از ظلم وضع شیء در غیر موضع خود
نیست یعنی آن چیزی بود که در جای خود پس آدم آن چیزی نکرد و آن چیزی از جای خود
وضع شیء در غیر محل است پس ستمگر کسی را گویند که وضع شیء در غیر موضع باشد
تا مرتکب گردیده شده و از آن اجتناب نکرده است [illegible] ظلم باشد
چنانچه در حق بوستان گفته و لم تظلم منه شیئا یعنی از آن میوه هر سالی کم نکرد
پس کم نکرد پس معنی الظالمین این باشد که از آن کسان باشند که حظ نفس خود
از ثواب کم گردانید ابراهیم گفت ای حسنیه آدم و حوا چرا گفتند ربنا
ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین چون [illegible]
ایشان ترک مندوب کرده [illegible] حسنیه گفت ای ابراهیم اولیا اعتراف
[illegible] ظلم از نفس خود و بخشش خود [illegible] و آمرزش طلبیدند از حق تعالی و دلالت
[illegible] زیرا ظلم بمعنی نقصان است و فوات منفعت از ایشان [illegible]
در حکمت و غفران طلب کردند عبادت است [illegible] مستحق ثواب [illegible]

این دلیل نمود این است که گناه کرده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که انا استغفر الله
فی کل یوم سبعین مرة یعنی من در هر روزی هفتاد مرتبه استغفار میکنم و پیغمبر را اسم گناهی
نبود دیگر طاعت انبیا و اولیا آن است که طاعت بسیار چیزها را ترک کنند
دانند که اولی آن عظیم شمرند اگر چه از ایشان هیچ گناه در وجود نیامده
باشد از برای تذلل و مسکنت خود الحکم خوانند پس اعتراف ایشان بظلم و استغفار
ایشان دلیل نمود که گناه است ابراهیم گفت ای حسینه چون چنین است آدم را
عاصی و غاوی نامیده خوانده و خدا تعالی فرموده و عصی آدم ربه فغوی حسینه گفت ای
ابراهیم اکثر آیات قرآنی بقول بعض خدا و اهبطوا دال است
و بر خطا بر آن حکم شده است که مراد عصیان مخالفت است چنانچه در واجبات باشد
در مندوبات نیز میشود و در اوامر نیز میشود اما مخالفت سنت واجبات داد
مستحق مذمت و عقاب نباشد و غوایت در آیه یعنی گمراهی نافی منفی
خیبت و بی بهره ماندن است یعنی مخالفت آن کرد و مادرا بترک آن
فرمودیم و ازو ثواب آنچه برای مامور بود بی بهره ماند از آن ضایع کرد و غوایت
در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای حسینه چون آدم و حوا معصیت
نکرده بود ایشان را از چه کرده از بهشت بیرون کرده زمین فرستاد حسینه

گفت ای ابراهیم



گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانچه فرموده
انی جاعل فی الارض خلیفة و اگر از آن درخت تناول نکردی او را از بهشت
بیرون نکردی و زمین معمور نشدی از برای خدمت زمین پس بیرون کردن او را از بهشت
و بر زمین کردن عقوبت گناه نباشد از راه عقاب رنجی نبود بلکه بر عمر زمانه
استحقاق و امانت بیرون کردن آدم بنا بر مصلحتی بود چنانچه در [illegible]
موجب مصلحت [illegible] غضب ابراهیم گفت ای حسینه چگونه باشد [illegible]
نوح علیه السلام در دعا کرد تا حق تعالی قوم او را هلاک کند چون حق تعالی قوم نوح را
هلاک کرد و غرق طوفان نوح شد پس [illegible] دعا کردن [illegible] سال [illegible] آن
دعا کردن [illegible] بعد از گریه کردن بسیار [illegible] نوح نام [illegible]
در [illegible] علیه السلام بود حسینه [illegible] حکایت [illegible] گفت ای ابراهیم [illegible]
[illegible] قرآن است [illegible] نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا
قوم [illegible] نام [illegible] نوح [illegible] کذب اول
[illegible] اما آنکه گفتی نوح [illegible] دعا کردن از [illegible] بیرون [illegible]
قوم نوح [illegible] نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند [illegible]
[illegible] المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان بگیرد و چند هزار مسلمان هلاک شدند

اگر کافر بعد از آن به نوح مرتد شود و در عهد که دشمنان خدا و دین خدا تعالی او در حق
ادوار آدم علیهما السلام فرموده که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم حنیفه
ای ابراهیم حقیقت مذهب این نوع مزخرفات ثابت نمی‌شود این مهملات را
بسیار شنیده ام از غیر تو به آنکه ... و اتباع ایشان آنکه آنها ... را
تعدی را مرتد ... شده بعد به ظلم و تعدی با آنکه ایشان را در صحیح مر
الحقائق ... اکثر اوقات از ایشان ظلم‌ها و فسق‌ها به ظهور می‌آید از ایشان و نیز احکام
فرقانی عاجز بعد از این ... عمر بود و بعضی اوقات ... میکند
باز قطع نماز کرده اظهار خیانت میکنند و بعضی اوقات مست و بیهوش ...
کرده نماز صبح را چهار رکعت میکنند و مثل این افعال اگر جمیع ...
ایشان از ائمه ... نام موجب عدالت ... که چون بعضی از این امت ... اصحاب
در به صفت ایمان موصوف بعد ایشان را صفت و عدالت میکنند و اکثر ...
ایشان از ... ازبرای رفع عدالت از خود و اتباع خود این همه کفر
و زندقه را ... کنند و جمیع انبیا را معصوم و منظور ... را
معصوم ... و به ظاهر قرآن عمل کرده در صحت ...
حدیث و منع کنند و عترت را ... جمیع آیات قرآنی را طبق

الدار و ...



با احادیث موضوعه تا دین را که در مردم مهارت دفع شبهه ... میان
طلب علم میکنند و به تقلید با شبه القیاس دین را که در قوت تمیز ... میان
طبع دنیا و میان عقل در مضاحه ... اثر عجب جاه ... و حکومت و اعتبار ...
و اسباب ... عقاب ... در ... نیاورده ... دنیا
مذاهب و منع کنند و تقلید ایشان ... دین و ملت ... طریق انصاف
در ... قناعت کنند اما ... انما ...
و انا ... مقصد ... در جواب ... نیز گفت ...
... ضلال ... بعضی ... قناعت کرده از ... انصاف
... حق ... صحبت ... کننده میان
اقوال ... طریق ... هر یک دعوی
انما ... کل حزب بما لدیهم فرحون ... ابراهیم
... حق ... ارباب ...
شریعت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ...
و سبعین فرقه ... یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
... متفرق ... هفتاد و سه فرقه یک ناجی ... اصحاب.

گفته‌اند رسول الله این فرقه را چه کرده‌اند و صوابی که در آن شده و آنچه اهلبیت

بر آن بوده‌اند در این شأن مشهور است کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها

غرق به اتفاق از اهل اسلام مسلم است و تحقیق این حدیث متفق‌اند و جمیع

اهلبیت و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله معترف‌اند بدین حدیث و تشیع ایشان

و جمیع مذاهب که هر فرقه از این طایفه‌اند رسول الله و اهلبیت او را ... اند

در سایر اصول معتقد ایشان همان حسین ... است و از هیچ فرقه ازین فرقه

حرام نبوده کرده‌اند الا این طایفه که پیروی اهلبیت ... را اسم

ازین ... تا ... وصایف ... تحریر ... در آن

و همه شهادت از حضرت ... در صدر تحریر در دستور بیان ... کنم از طلیعه زبان

ظاهر گردد از اینکه ... تا نیکو پیدا ... کفته‌اند که جمله شهادت انقیاد

و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر و اراده الله است بنده را اختیاری نیست

میخواهیم اصلاح قبایح اصحاب ضلالت و ظلم را بر رسول صلی الله علیه

که در چون غصب امامت و منصب و غصب فدک و ایذاء حضرت سیده النساء

و ایذاء که ... رسول امام حسن علیه السلام و قتل ...

اهلبیت حسین ابن علی علیه السلام و ... حضرت ... حضرت

رسول خدا



رسول خدا و محاربات با ابن عم و برادر و وصی آنحضرت و اخراج ابا ذر غفاری

و ایذا عبد الله مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار یاسر و چندین از صحابه کبار

و چندین هزار مؤمن را به واسطه محبت اهلبیت رسول در اطراف و اکناف

به قتل رسانیدن و چندین هزار فساد و ظلم و بدعت که از ایشان به وقوع آمده از زبان

بیان در بیرون و حصار آن قاصر است از این جهت اصحاب کبار و محبان

و شیعیان اهلبیت رسول و مخلصان و تابعان را به صفت ایمان موصوف نمیدانند

ایشان را هدایت میکنند بلعن و طعن و وارث سعیر مفتخر به لقای ... الثانی طعن

میکنند و سرزنش‌ها کرده تخویف از خدا و رسول و عذاب و نکال

اخروی مینمودند ایشان را بر دفع هدایت و اصحاب ضلالت و ... افعال

دیگر و در تشخیص و ... و دفع مطاعن و تشنیع اهل عالم را افعال ذمیمه

و کفر و جمیع ایشان این معتقد است و بر اعتقاد فضیع تغیر گفته‌اند بنده فاعل

خود نیست جمله فعل الله تعالی است ... چنین حرکت و این چنین تقدیر

کرده در ازل از این سبب با ما معاصی بر ایشان کرده‌اند و معصوم و رسالت کرده

و فسق و چیزهای ناشایسته متهم نباشند و ما نیز پیروی نمودن علما شدیم ... کرد

عصمت در انبیاء و نبوت بود در امامت نیز شرط است به دلیل عقلی و نقلی اما
آیه و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما
قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین خدا تعالی ابراهیم را گفت که من
ترا امام مردمان خواهم کرد و ابراهیم دعا کرد و گفت از ذریت من هر که
لایق امامت است امام گردان الله تعالی از امامت نفی ظلم نمود و ظالم را دو قسم است
ظالم النفس خود و ظالم غیر هر که این هر دو ظلم از او منتفی شد معصوم بود پس عصمت
در امامت شرط بود بمقتضای ان الشرک لظلم عظیم شرک که توبه کننده لایق
منصب و مرتبه امامت نباشد اگر کسی را این اعتقاد بود در باب فضل خواسته و صیت
درباره واجب و نبید جمیع انبیا را در درجه فوق درمی آورد و اگر کسی را این اعتقاد
نبود تقصیر دین می کند چون حنفیه را این محبت بیشتر رسید فضل صاحب دعوت
نشسته بود که بقطع در مذهب مخالفان و عصمت و طهارت اهل بیت
و قایه دلیل بر شیعه بردن و اتباع درباره رضا قائم و یاری اسرا ال
و جواب بنو ابراهیم گفت ای حنفیه عنان اختیار از دست داده هر کس
تشنیع و تعریض در باب او وجهت و قباحت و فضیحت بیرانی
و صحابه و تابعین را طعن و تکفیر می کنی اگر چه محبت و مودت اهل بیت رسول

لازم بود



بر همه لازم و متحتم است در این باب با تو بر این نسبت فاما نبوت و بحث اصحاب
کبار و خلفای عالی مقدار در نزد شیعه سه مختار معتذر بر همه کس واجب است در خلافت
ایشان اجماع است خصوصا ابی بکر که حضرت باری تعالی در آیه غار ذکر
صاحب رسول خدا کرده و او را ثانی اثنین فرموده است حنفیه گفته اند ای ابراهیم
ما ابی بکر را از آیه غار هیچ فضیلتی و منزلتی حاصل نشده بلکه آن آیه موجب نقص و فضیحت
وی است ای ابراهیم بیان کن که در آیه غار ابی بکر را چه فضیلت ثابت است
ابراهیم گفت قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا
ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته
علیه و ایده بجنود لم تروها اول آنکه همراهی و یاری نبی صلی الله علیه و آله که
کسی را از وی بهتر داشت آنکس را در این با انیس و جلیس وی بوده دوم آنکه حق تعالی
وی را صاحب رسول خدا خوانده سیم آنکه خدا او و رسول او را محزون و ترسیده دید و از برای
دفع حزن و خوف وی گفت لا تحزن یعنی غمگین مباش چهارم آنکه ان الله معنا
لفظ جمع گفته یعنی خدا با ماست پس معنیش این بود که خدا با رسول و ابی بکر
بود ای حنفیه در این آیه بمقتضای این که از او حاصل است نگوئی حنفیه گفتند
که ای ابراهیم جواب بشنو که این فضایل است در بنیاد چشم عوام را

آنها را هدیه و بصیرت و تقوی کاملی بود از راه زهد و دین شاف کسی را فضیلت
است که گویند در رفاقت آن عصمت مقدم بر آنند مر آنکه فضیلت اول یاران اوی
رسول صلی الله علیه ابوبکر را از برای آن با خود برده او را از همه کس برداشت
و آنکه غلط گفتی و آنها این اشتباه کرده از غلط کرده اند ازرا هم مر آنکه خبر پیش
رسول آمد و گفت کفار امشب قصد قتل تو خواهند آمد باید امر کرد تا
هیچ یک از اصحاب تو از خانه بیرون نیاید و امیرالمؤمنین است علی ابن
ابیطالب در رختخواب [illegible] را در جای خود بخوابانی که جان خود را
در راه تو فدا کند و خود متوجه به غار ثور باید شد چنین
و مشهور است چون شب نزدیک شد رسول خدا صلی الله علیه و اصحاب را طلبیده
امر کرد هیچ یک از اصحاب و احباب [illegible] از خانه بیرون
نیاید [illegible] مصطفی است جمله متوجه خانه شده بعد از آن [illegible] را در خود را
طلبیده گفت یا علی امر الهی شرف نفاذ یافته که تو در جای من بخوابی تا من
از شر کفار رفع شر و محروس بعد از شهر مدینه فرار نمایم و به غار
این بخوابید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گران [illegible]
محبت [illegible] صد هزار جان فدای امر الهی باد [illegible] در آنکه

نفس رسول



نفس رسول محفوظ باشد با وجود [illegible] فائف و هر آن [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه
او را در بغل گرفت و روی او را بوسید و گریه بسیار کرد و فرمود یا علی تو را [illegible] سپردم
و او را بجای خود بخوابانید و رفت چون پاره راه رفت دید شخصی از عقب
آن حضرت می آید آن حضرت توقف فرمود و چون نزدیک رسید دید که
ابابکر است فرمود یا ابابکر نه من حکم خدا را اظهار رسانیده ام امشب از
خانهای خود بیرون نیاید چرا مخالفت حکم الهی کردی گفت یا رسول الله دلم از
برای تو ترسان و هراسان بود نتوانستم در خانه خود قرار گیرم پیغمبر متحیر ماند
که حکم الهی نبوده کسی را با خود به غار ببرد در ساعت جبرئیل رسید و گفت
یا رسول الله [illegible] اگر او را بگذاری کفار او را گرفته از عقب تو بیایند و ترا
به قتل رسانند پیغمبر بالضروره او را با خود برد [illegible]
[illegible] حکم خدا [illegible] از خانه بیرون آمده [illegible]
[illegible] پیغمبر او را بالضروره [illegible]
[illegible] کفار گرفتار شود و این موجب رسوائی رسول خدا شود و دیگر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نفاق ابابکر [illegible]
بعد از رسول [illegible] بیعت با اهل بیت علیهم الله [illegible]

اورا بخورد و یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم چنین آیات که در باب
نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم یعنی مستغنی بود از انیس و جلیس و این او با حضرت
پروردگار بود چنانچه یحیی علیه السلام انیس و جلیس دیگر نبود بخورد لم تره که ظاهر این
حال است ای ابراهیم اگر گفته شود ای را صاحب یعنی خوانده بجهة صحبت
او را هیچ شرف و فضیلتی حاصل نشود در این صحبت هیچ دفع مضرتی از رسول
نکرد و با اعدای دین مجادله و مقاتله نمود و از هیچ رهگذر اعانت رسول ننموده است
که اگر بود چنانچه در قصص و تواریخ مذکور است از وی مذکور بودی در قرآن صریحا
واقع شده است که کافر را با مؤمن صحبت بوده و کافر را مصاحب مؤمن خوانده
چنانچه میفرماید قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب
ثم من نطفة ثم سواک رجلا دیگر آنکه زن نوح کافره بود و صاحبه نوح بود و همچنین
زن لوط همچنین بود و خدا ایشان را خوانده اند و این در میان خوب مشتهر شده که
بئس الصاحب الحمار یعنی بد مصاحبی است خر و سگ اصحاب کهف که
صاحب ایشان بود در غار نیز ابوبکر را از این جهت صاحب شمرده اند با دل
پر از نفاق با رسول همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت هم در گمان را
شمردی پس پیغمبر صلی الله علیه از غایت شفقت و مهربانی گفتش مباش.



ای ابراهیم حزن ابوبکر در آن حال که با رسول بود از غایت خوف و ترس او با
طاعت بود یا معصیت ابراهیم از این هیچ جواب نگفت حسینیه گفت اگر
حزن و خوف ابوبکر طاعت بود پس حضرت رسالت او را از طاعت
منع کرده باشد و از حزن منع فرموده نعوذ بالله از این اعتقاد که پیغمبر کسی را از طاعت منع
کند پس اگر حزن او از معصیت بود و خوف و بیم او از سستی اعتقاد و عدم ایمان
او که او در دل داشت بود پس او را با معصیت از این همراهی چه حاصل بعد از آنکه پیغمبر
صلی الله علیه طالب طاعت است نه معصیت ای ابراهیم حزن ابوبکر
دال است بر قلت صبر و عدم رضای او به قضا و قدر حقتعالی و عدم رضای او
به صحبت رسول و ثابت است که او را اعتماد و اعتقاد بر قول رسول نبوده چرا
که در محل رفتن به جانب غار رسول او را اعلام کرده که به حکم الهی متوجه
این غار شده ام اما محروس و محفوظ خواهم بود از شر اعادی و دیگر به قتل شما
که مشکوک شده ابوبکر انیس و جلیس رسول بود و پیغمبر او را از غایت محبت با خود
در آن جا جمع و منع نمود از دیگر بوده پیغمبر را ارسال که تا بلکه غوغا و فریاد
و جزع نمود آن بوده که کفار مطلع شدند عایشه اگر امر الهی نبود حقتعالی حافظ

[illegible]

و ناصر ربی بود ای ابراهیم اگر ابوبکر را به پیغمبر ایمان بودی خدا آنکه تسلی او را بزبان
پیغمبر دادی او را نگاه داشتی چنانچه پیغمبر را نگاه داشت از شر کفار با آنکه آنهم
جمع کثیری گرد غار گردیده بود و علامات پای آنحضرت را بر در غار رسانیده
بود چون حق تعالی وی را از شر اعادی نگاه داشت ای ابراهیم صفت دیگر که فرق
در پیغمبر با ابوبکر فرموده ان الله معنا یعنی خدا حافظ ماست و غرض یعنی این بوده که حافظ
و ناصر من است به تقریر رسالت من حال ابوبکر نیز چه بود او را چه صفت خاص است
چرا که در قرآن تصریح فرموده ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو
سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم مر بیان ای ابراهیم خدا تصریح
تمام از زبان گوینده سه کس که آنکه خدا چهارم ایشان است و پنج تن
پنج کس که آنکه ششم ایشان خدا است نه کمتر ازین و نه بیشتر ازین که خدا
با ایشان است و این آیه شامل حال جمیع کفار و یهود و ترسا و مومن و غیرهم
هست پس ابوبکر را چه امتیاز ازین صفت ای ابراهیم مثلاً شخصی را
حیوانی همراه است مثل استر و اسب و غیره و از خوف دزدان و حرامیان پناه
بجا به یا وادی برد و گوید خدا با ماست و ما را نگاه خواهد داشت درین
منزل یا درین وادی یعنی مرا و حیوانی را که با من است آیا آن حیوان را چه صفت

خاصی بود



خاصی بود چون خبیثه نجس بجا رسانید هر دو را بخدا نیز ما اگر او را تعصب بسیار بود
دیگر اینست در مقام عداوت و نفاق بود حق تعالی او را از خبیثه حیوان بدتر
کرده بود اگر از طعن طاعن نجوی با منصب خلافت دیگر با فع نجوی چه آیت
برکرد خبیثه کرده بود دست و پای وی بوسیدی دیگر مرتبه خبیثه گفته آن
ای ابراهیم متوجه باش منور طاعن ابوبکر در آیه غار بشارت از همه را از روی بهره
نبود از ایمان این آیت فانزل الله سکینته علیه این ضمیر راجع است
بحضرت رسالت و ضمیر واحد مذکر مجرور است و این دال است که
انزال سکینه بر ابوبکر نشده و او ازین بی نصیب است و اگر بر او انزال
سکینه شده بودی فانزل الله سکینته علیهما فرمودی واله که این دال است بر کفر
و عدم ایمان ابوبکر جهت آنکه حق تعالی در دو موضع دیگر فرموده در قرآن که بر حضرت
رسول صلی الله علیه انزال سکینه نموده اول درین آیه که گذشت در غار
و دیگر در غزای حنین چون کفر اسلام شکسته شد ابوبکر و عمر و عثمان و سایری
از صحابه گریخته در بعضی را در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المومنین
و چهارده کس دیگر از صحابه و در بعضی روایات فرار نمودند و در مدد حضرت امیر المومنین
پای همت ... در رسیده ان قتال ... کرده مظفر ... گشته

دیگر آنکه حق تعالی فرموده لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین پس از این آیه
چون در روز حنین با حضرت رسول صلی الله علیه مؤمنان همراه بودند از آن
سکینه را بر هر دو مومنان نازل کرد و در غار غیر از ابی بکر دیگری همراه نبود از مومنان
فرموده فانزل الله سکینته علیه و ابوبکر را ذکر نفرموده اگر در حقیقة ابوبکر را ایمان
بودی مثل آیه اول بجای ضمیر مفرد تثنیه بودی علیهما گفتی پس از این آیه
چون قرآن نازل شد در غار مطلق معصیت فهمیده شد و عدم سکینه مقوی آن
پس اورا از آیه غار هیچ فضیلتی فهمیده نشد بلکه عدم ایمان وی ثابت است
و این موضع فضیلتی را که از او کفر ثابت میشود دیگر فضایل را نقل میکنند در [illegible]
در باب فضایل در نظر اهل عالم جلوه میدهند و احادیث موضوعه را
در زبان خلایق انداخته اند و فضیلت جمع قرآن و [illegible] کفار را
به مقصود [illegible] ثابت میکنند و علی ابن ابیطالب علیه السلام که جان
فدای رسول کرده بود و بجای آنحضرت خواب کرده تا کفار در آسمان رسول صلی الله علیه
به قتل برسانند و حضرت رسول را از مکه ثابت کرده [illegible] مدینه الامان در زمین



و هم برده نفرار تا از برادری هیچیک از ثابت و جان خود فدای
برادر دیگر نکرد هیچیک از ملائکه جواب نگفتند امر الهی را [illegible] سپید
علی ابن ابیطالب را که جان خود فدای حبیب و رسول من کرده [illegible] کرد
کرده از حضرت رب العزة فرمود که آمدند در بارت علی ابن ابیطالب
میکردند و صلوات بر وی میفرستادند و بر وی دعا میکردند امر الهی چنین
و مکافات بر [illegible] علی ابن ابیطالب تا کسی نتواند آن حضرت را از شر
کفار و قصه اعادی حفظ نمایند و این آیه در آن شب در حق علی علیه السلام
نازل شده و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در جمیع کتب تا مسطورات
و در تفاسیر تا که ثبت [illegible] اظهار این نکنند این فضایل را بیان
نمی سازند و چون در شب غار امیر المومنین بجای پیغمبر خوابید و جان
خود فدای رسول کرد و بجای خود [illegible] در [illegible] مقام [illegible]
او نبود جمیع [illegible] را از [illegible] اسباب [illegible]
از که بیرون آمده به مدینه [illegible] به قصه قتل و غارت [illegible] راه
[illegible] و هر کس را [illegible] آن [illegible] ازان [illegible]
هجرت [illegible] به مدینه [illegible] خدا [illegible] اگر کسی را [illegible] فضایل

مهاجر توان گفت پس چون علی در فراش رسول قائم مقام وی شد علی را
رسانیدن بمدینه و رسانیدن سوره برائت بکفار بحکم الهی او بود چون قائم مقام
باشد این اسم را؛ آنکه ابوبکر با رسول الله صلی الله علیه در غار بود در غار با رسول
بمدینه توجه نمود و صحیح نیست که گویند او مهاجر است جهت آنکه الله تعالی فرموده
و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره
علی الله؛ آنکه هجرت رسول الله بحضرت الله تعالی بود و هجرت مومنان
بحضرت رسول و هر کس که هجرت کند برسول آنچه که هجرت او بعد از هجرت
حضرت رسول از هجرت او چون ابوبکر با حضرت رسول از مکه بیرون
از مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول الله بود در هجرت او بالله تعالی
زیرا که ابوبکر و کرد لازم و متعهد بود رسول خدا او رسول واسطه نجات
در میانه او و الله تعالی و رسول متبعه بود بالله تعالی بی واسطه و چون ابوبکر متبعه بود
برسول صلی الله علیه پس جایز نیست که شریک رسول الله بوده باشد
در هجرت و هجرت رسول متحقق نشود الا بعد از هجرت رسول و ابوبکر
کسی قبل از او هجرت ننموده بود پس صادق نیست که گویند او مهاجر است
گویند و چون حسنیه بدینجا رسانید هارون در زیر خود یحیی را طلب نمود

گفت



گفت ای یحیی حسنیه اصلح تقصیر خود در دین گفتن را ثابت این اسم ای
یحیی اگر حسنیه را طریق با بوی برسانیده دین را استفتاح خود در می آورم یحیی گفت
یا امیر المؤمنین او به هر طریق که باشد در حق دین الفاظ و کلام از قدمای [illegible] است بهارون
هارون گفت و آن معجزه حضرت است و کلام محمد است چگونه قدیم بود
که مخلوق و قدیم باشد اگر گویند که قدیم است پس الله حادث است این هم غلط
بواسطه آنکه ما بین الله و بین قرآن حادث است و هم حضرت که ثابت
محدث است و اگر گویند که حرف و صوت است آن اسم کلام [illegible] است
که حرف و صوت قدیم نباشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و موخر است و بعضی
سابق بر بعضی هر یک از اینها متناهی و محصور و هرچه چنین باشد قدیم نباشد و اگر
گویند که آن معانی است که از مکتوب و حرف و صوت مستفاد میشود
آن معانی یا امر است یا نهی یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ
یا منسوخ چنانچه گفتم محال است معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن
از چیزی و خبر بچیزی فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید فلیاتوا
بحدیث مثله مراد از حدیث قرآن است که حدیث در مقابل قرآن است
و هرچه حادث باشد قدیم نبود و همچنین حق تعالی میفرماید ما یاتیهم من ذکر

لی ربهم محدث مراد از ذکر در این آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا
له لحافظون هم محدث در مقابل قدیم است و اگر قرآن قدیم بود انبیا و اولیا
وصلا و فساق و فجار و جمیع کفار و دیگران و قرآن فرضچه جمله قدیم باشند
حسینه اقاره دلیل نمود ابراهیم نظام سر بزیر افکنده بود حسینه گفت ای ابراهیم
دیگر نفی حدوث قرآن از محدثات آمر و نهی بود و میگفت یا ایها الذین
آمنوا و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها النبی آیا بودن کلام ای ابراهیم شخصی
در خانه تنها به نشیند و گوید ای سالم بیا و ای خانم برو و ای قاسم بخور
و ای نقی بنشین شخصی از دور بشنود گر اینجا اشخاصی که سخن میگوید او
در خاطر دارم سیصد سال دیگر غلام چند بخرم و ایشان را سالم و خانم و قاسم و
معصول نام خواهم کرد الان با ایشان تکلم و با ایشان سخن میگویم هر کس عاقل
این چنین کسی را با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید به سفاهت منسوب
خواهد کرد و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود آنچه به سفها و مجانین
منسوب است بواسطه جماعت چند ... کنیه بس ابراهیم
هر طبق زد و پا در دامن ... حسینه نثار کرد جمیع ارکان دولت و اعیان
مملکت و دوران انجمن حاضر ... حسینه را تحسین کردند و اکثر سلاطین زمان

و از اطراف



و از اطراف و اکناف عالم در دار الخلافه حاضر بودند اکثر را داغ محبت
اهل بیت از حسن بهشت حقیقت مذهب اهل بیت را ثابت نمود عجایب
انتهای ابن عباس ملاحظه کرده اظهار طریق خود نمیبینند کرد جمله ای جستند
میگفتند یکی از فصاحت و بلاغت او تحیر مانده بودند اکثر علما را آتش غیرت
از شراره بر سر ریش افکنده بودند ابراهیم نظام ... زمین خجل و شرمنده
گشته بود حسینه گفت ای ابراهیم امروز تو اعلم و افضل علمای این عصری
و من کنیزی ام اعتبار مرا از میان کفار گرفته با سیری آورده اند و خواهم
مرا بخرید درهم ناسره خریده مرا تجار فروختند و آثار اهل اسلام تعلیم
نموده بشرف دین مشرف شدم و معرفت واجب الوجود حاصل کردم
و دیده بصیرت گشوده پیغمبر و امام خود را شناختم مرا شبهه چند در ولایت
هر بسبیل تحقیق و ایقان نه از طریق ستیزه و امتحان از تو سوال کنم
بایدم این مشکلات مرا از نقض ... رفع کنی تا واجب شود مرا
تو کریم با آنچه مقدر در شد و بعد الیوم در هر مذهب است که تو را آن مذهب ای ابراهیم
هر چون فرزند از مادر متولد شود نه جهود و نه ترسا است نه مسلم نه مشرک
نه شیعی نه سنی پدر و مادر او معلم و استاد او در احوال او یا کافر یا جهود یا ترسا

یا موهوم را منافی کنند یا غیر اینها از مذاهب و هر که اعتقادات باطل بعضی از این
مخالفت یا آنکه اعتقادات خود را حق تصور کند و این حکم نیز در این مسئله هم
داند و هر اعتقاد او باطل است و تلبیس کند و حق پوشیده نزد مردم را از این فرقه
این هر دو صنف دروغ‌زن باشند ای ابراهیم کو بحث از ادیان
به تحقیق احادیث رسیده باشد اگر رسیده از راه هدایت و عطای حق تعالی بود
یا از راه کتب حاصل کردن یا از هر جانب ای ابراهیم از این جواب ابو
حنیفه گفت ای ابراهیم چون تو اعلم علمای زمانی جواب من بگو این اشکال تو را
از که تحقیق نمایم ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود سر بر آورده ای حنیفه سؤال
تو به پرسیدن تحقیق است که از دین بدعت و تشیع و تعرض است از هر چه
میخواهی سؤال کن حنیفه گفت بدانید بسیاری از احادیث شنیده ام
و تفاسیر مطالعه کرده ام و نقلی از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
حسن و امام حسین و سلمان و ابوذر و مقداد بود و در بعد بعضی مردمان رسیده است
آن سکوت نموده و نیز مخالفت آنها نیز آنها را باطل شمارند و هر که را ل
عمل نماید کمتر دیده میکنند و اکثر تعلقات شان در مناقب و عمر و عثمان و انس که
و عایشه و مثل آنها است میدانم از دست مردمان حق است باطل

دانستند



درست است و دروغ است ناسخ است و منسوخ است و دو اراده مخالفت
ایشان در جمیع فنون تحقیق ثابت است ای ابو که از حق گروه کدام یک دروغ
گفته‌اند در پیغمبر افترا کرده‌اند احادیث موضوعه بر زبان خلق آمیخته‌اند و قرآن را
موافق احادیث موضوعه تاویل کرده‌اند و تا دین عقیده و حال آنکه صاحب بعثت
سفر یا در حدیث ارنی تا سیده از چهار کس اثنا زانجم نیست گفته‌اند
چه کسانند فرمود اول مردی است منافق اظهار کنند اسلام را در تن
نبطی باشد از خدا ترسد و اسیح باک ندارد از دروغ گفتن که از دل
اگر مسلمانان بدانند او منافق است و بعدا دروغ بگوید بر پیغمبر خدا از او
قبول کنند و سخن او را باور دارند لکن مردمان گویند او در صحبت پیغمبر
و آن حضرت را دیده از آن حضرت شنیده و این حدیث را قبول کنند
و اعتبار نمایند و حال آنکه او دروغ است انسانیت و از مطلع نشده
چنانچه حضرت پروردگار میفرماید در وصف سکینه منافق را اذا رایتهم
تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم یعنی چون به بینی ایشان را یعنی
منافقان را خوش آید ترا اعظمی جسمهای ایشان و اگر سخن گویند ایشان گوش
سخنهای ایشان را بسی چون پیغمبر ایشان را نصیحت کرد ایشان چون شنیده

ای ابراهیم چون پیغمبر این حرف را شنیده قبول کرده سخنهای ایشان را بر مسلمانان حاکم
کرده اند پس دروغ را بر ایشان اینکه هر یک مردمان تابع ایشان بوده اند و نباید
الله گسی بر خدا آگاه و دروغ داده پس این هیچ یک قسم از این چهار قسم که گفت
قسم دوم از اهل حدیث مردی است که سخنی را از رسول خدا
شنیده و یاد گرفته پس در آن غلط کرده بجهت سهو و نسیان از غیر
معصوم مقصور است این شخص عمداً دروغ بر پیغمبر خدا نگفته این حدیث غلط
در دست او است میگوید چنین شنیده ام از رسول خدا اگر اصحاب
میدانستند که آن حدیث غلط است از روی قصد نقل نمیکردند و اگر آن راوی
نیز دانستی که آن غلط است هر آینه از آن روایت نقل نمیکرد ای ابراهیم
قسم سوم از اهل حدیث روایت کرده اند مردی است که از آن حضرت سخنی از رسول
خدا شنیده باشد در چیزی که نهی کرده بعد از آن امر کرده آن را و او نشنیده پس
شنیده و یاد گرفته منسوخ را نشنیده و ندانسته ناسخ را اگر این شخص بداند که
آن حدیث منسوخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان بدانستندی که
حدیث منسوخ از روی قصد نقل نمیکردند ای ابراهیم و اینکه چهارم از اهل حدیث
روایت کننده مردی است که دروغ نگفته بر پیغمبر خدا از ترس و تعظیم خدا



هیچ سهو و غلط نکرده باشد در آنچه شنیده باشد از رسول خدا و در بعضی فرموده اند بایشان
و بعضی از اصحاب روایت کرده اند و عالم بناسخ و منسوخ پس ناسخ
عمل کرده اند و منسوخ را واگذاشته اند در میان قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام
و محکم و متشابه است حضرت پروردگار میفرماید و ما آتیکم الرسول
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس آنکه نفهمیده شنیده را و ندانسته است مراد خدا
و رسول چیست ای ابراهیم پس ای ابراهیم بنا را قول کدام طایفه بنا گذارد
و سخن کدام طایفه را باید عمل کرد آنهایی که حق تعالی بر پاکی ایشان گواهی داده که
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا با وجود طهارت
و عصمت از اول عمر تا آخر همه دم محرم اسرار رسول خدا و صاحب اسرار
حضرت خیر البشر بودند اما روایت ایشان عمل کردن اولی است یا از غیر
ایشان ای ابراهیم با آنکه همه اصحاب رسول را یارای سؤال کردن از رسول
نبود و تحقیق و تفتیش و تجسس هر چیزی نمی دانسته کرد از برای آنکه اکثر صحابه را
هیچ قدرت نبود چرا که حق تعالی ایشان را منع کرده از سؤال چنانچه فرموده
یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای
آنهایی که ایمان آورده اند سؤال مکنید از چیزها اگر سؤال کنید چیزی ظاهر شود

و شما را بر من چون آیه نازل شد که سؤال کنید و همیشه اصحاب در این
آرزو بودند که اعرابی پیدا شود یا سائلی سؤال کند تا ایشان بشنوند از امام
موسی بن جعفر این خبر روایت کرده‌اند و از وی شنیده‌ام و او از جد بزرگوار
خود علی بن الحسین علیهما السلام روایت میکرد و او از پدر بزرگوار خود ابا عبد الله
الحسین و او از پدر بزرگوار عالی مقدار خود حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
و سید الاوصیاء المرضیین با الائمة المعصومین و صهر رسول رب العالمین
علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت فرمود با سلمان فارسی رضی الله عنه
که ای سلمان من هر شب یکبار نزد رسول خدا می‌آمدم و هر بار که گفتمی و هر روز
با او یک خلوت داشتمی و جواب گفتی مرا از هر چه پرسیدمی و گشتمی با وی
هر جا که گشتی و همه اصحاب پیغمبر دانسته‌اند که هیچکس غیر از من چنین نکردی پیغمبر صلی الله علیه
غیر من محرم راز خود ندانستی و هیچکس نتوانستی غیر از من که در خلوت نزد
او در آید و بیشتر خلوت او در خانه من بودی و هر گاه من نزد پیغمبر شدمی در
بعضی از منازل وی خلوت کردی از زنان خود و غیر از ایشان زنان را
برخیزانیدی و با پیغمبر تنها می‌بودم و هر گاه او برای خلوت بخانه من آمدی
کجا پایه‌ی فاطمه و فرزندان مرا برنخیزانیدی و چنانچه سؤال کردمی هیچکس را حاضر

جواب



جواب آن بجوی که آنحضرت میدانستی شفقت و مهربانی جواب می
گفتی و چیزهایی در باره من با دیگران گفتی و در هیچ چیز از من نهفته نگفتی با رسول خدا
در جمله را شنیدی و هیچکس دیگر را این میسر نبودی بغیر از من و هر گاه من مشغول تلاوت
می‌شدی خود ابتدا میفرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیامدی و هیچ چیز
معلوم او نگشتی از حلال و حرام امر و نهی طاعت و معصیت که او را معلوم
شدی الا که از آن تعلیم کرد مرا خواند و املا کرد من بخط خود نوشتم مرا
تا دیر آن چیز کرد ظاهر و باطن آن را من عیان ساخت هر چه او گفتی
یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم چون حنفیه سخن بدینجا رسانید
هر دو ... مجلس برخاستند همه بعقیده حنفیه و کلام وی گفتند الا ابراهیم
نظام ... ابو حنیفه گفت ای ابراهیم
چون کیفیت احوال و اقوال را دیدی و اصحاب نقشبندیه و حدیث را شنیدی
این زمان معتقدان این گروه را نیز ... ایشان ... اعتقاد کرام طایفه
موافق ... و کرام ... اعتقاد ... و انها ... حق
ایشان ... آن است که خدا را حکیم و عادل و پاک و منزه میدانند
و صفات قدیم ... همه ... الله علیه

و قادر بر همه چیز میباشند و حق تعالی فاعل قبیح نیست هر فعل از او صادر شود
حسن است به عوض و حکمت ظالم نیست و تکلیف ما لا یطاق نمیکند بخودی خود تکلیف
کند با اختیار نه باضطرار ثواب و جزا را بر نیک کرداری و عقاب را
به بد کرداری امر و نهی و عادت هست از برای آنکه امر بعبد او محال است او
قادر است بر آنچه بندگان قادر نیستند گویند که حضرت آیتها هر کس کفر و فسق کند به
رضای او نه و کفر و ظلم و فسق بتقدیر وی نیست و میگذارند که کنند چون کسی نمی کند
زنده از آن مرده بود گویند هیچ چشم خدا را در دنیا و در عقبی دیدن را
محال دانسته به چشم سر گویند که انبیا همه معصوم بودند از جمیع صغایر و کبایر
و سهو و نسیان روا ندارند و گویند که جمیع انبیا و اوصیا افضل اند بعضی بعضی
و هر که هیچ پیغمبری را اهانت و صرف تعرض نماید کافر است و هیچ پیغمبری بی وصیت
از دنیا رفته و گویند پیغمبر ما افضل انبیا بود و وصی او بحکم الهی سید اوصیا است
و خدا او را بتنصیص نموده و آیات قرآن شاهد حال است پیغمبر صلی الله علیه
باجماع امت از سقیفه بنی ... رسول را با وصایت و خلافت
رسانیده او وصیت فرموده بحکم الهی و گویند که خلفای رسول خدا دوازده اند
و جمله معصوم بودند و منظور بحکم نص قرآنی و صاحب معجزه بوده اند و صاحب



لذا جامع جمیع علوم از سوابق و مخالف هیچ کس کفاء عصمت و طهارت
و علم و سخاوت و شجاعت و زهد است و کرامت و درست آن ایشان بوده
گردش بر ایشان قبله حاجات عالمیان است و مطیع ایشان بحکم خدا در هر
تا جی در ... و دشمنان ایشان ملعون و مردود و ... کفار است گویند عالم از لطف
... خالی نباشد از امام معصوم منصوص در هر باب از دین عقلا و نقلا
... گویند هر اجماع که مخالف نص بود باطل و بی اعتبار است
اجماع ... اعتبار نمیکنند هرگز با طهارت باشد با خبث و وضو
و غسل نکنند چنانکه ... ابو حنیفه ... گفته
تا آب ... وضو نکنند و بهر دو دست ... گویند پیغمبر فرمود
... و ... گوش و گردن گشتن ... 
و ... حکم الهی ... گویند ما را با ... 
و بسم الله الرحمن الرحیم را از فاتحه میدانند ... فاتحه را ... 
... در رکوع و قیام ... 
و ... 
... 

تسخیر نموده حنیفه گفت گوشت هر گوشتی که خاصه را اعتدال نه بخشد و پوست سگ نجس
العین به دباغت پاک نمیشود شراب جوشیده حلال میدانند و شطرنج و جمیع
شعوق قمار را حرام نمیدانند و در نماز قهقهه ابهر فاسق نمیکنند و فاسق را لایق
امامت نمیدانند امیر را عادل میدانند متعه حج و متعه زنان را به نهج که
فاسق و معطل و ضایع میکند از مردی ثابت نمیکرده گفت و شعر خود را با عاصی
عقد جایز میدانند و گفته اند که چهار رباعی در شکم مادر بماند حنیفه چون نحیف بود
ربانیه در شافعی نگاه کرده تحقیق نمیشد شافعی را محال فقه زدن نیامد بهو بگیر
حنیفه گفت گفته اند حد ساقط میشود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود
اگر چه دانسته بود و گفته اند حد ساقط میشود از کسی که ذکر در لفافه پیچیده با مادر جمع
دخول کند در راه کعبه و گفته اند ... است و به قیاس
عمل نمایند و گفته اند اول کسی که به قیاس عمل نمود ابلیس بود گفت انا خیر
منه خلقتنی من نار وخلقته من طین و دوم کسی که به قیاس عمل کرد ابوحنیفه بود
دیگر روایت ابو یوسف گفته اند نجات ما و امامان ما در شیعیت است و هم
گفته اند فرقه ناجیه ما هم و لیس داشته اند که ائمه ایشان پاک و مطهر
و معصوم نمیشد و شفعا اصحاب خود را که نکند مخالفان خود را ایشان را

ظالم و کافر



ظالم و کافر و ملعون میدانند بحکم نص الهی و حدیث رسول الله و لعنت و عناد
نکنند از برای تشفی نفس خود خون و مال همه کس را حلال میدانند و نماز سنت
رسول الله که مشروع شده است از برای عناد دیگران ترک میکنند
و صلوات بر پیغمبر و ائمه خود و نمیشود و گفته اند صلوات بر اصحاب رسول الله
جایز است و پیروی سنت معاویه در ترک میکنند و گفته اند بر ترک مولای ما تفضیلی
علیکم و تالله علی ابن ابیطالب علیه السلام امیر المؤمنین خوانده والی امر را به تحکم
خدا و رسول مخصوص او دانسته اند و گفته اند در زمان رسول همه کس او را امیر المؤمنین
خوانده و گفته اند در زمان رسول هیچ کس را بغیر از وی امیر المؤمنین نخوانده و گفته
بحکم آیه انما ولیکم الله اکثر در زمان رسول صلی الله علیه و آله
خطاب کرده ولی المؤمنین گفتندی و صلوات بر ایشان و بر ذریه ایشان
ایشان به بعض حق و جمع فوارش کرده و گفته اند اجماع است نیست
در پاکی و عصمت و طهارت ائمه بالنص کرده اند و اجماع است خواص
است در کفر مخالفان ایشان و آنها غضب حق دیگر کنند و گفته اند
اهل بیت او مائم اکثر عبادات متعه و اعلایی که مخالفان ما از ان منع نمایند
و آن از سنت رسول که گفته دروغ است و بهتان ملکه ... آن

در زمان شخص فاسق فاجر طامع خسیس عیش کافر بودن مردود بی خرد لیکن اشتها
یافت چون حنیفه زمان به طمع شخص دراز کرد علمای بغداد فتوا آن را آنقدر
ما انکار دشمنی بود رد داشت بجانب حنیفه ام حجت بیرون کشند یکتنها
ای شافعی دین کنیز نیست اگر انصاف داشتیم از هرچه کنند گیرد از حق دلدار
اد چه چیز د اگر نواسه الملم کنند در قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه
حنیفه چون از جانب هردون تقویت یافت گفت ای شافعی بور آنرا زنبه
هست و در میان علمای شیعی فضیحت تو را نیست و تو چهار سال در شکم
مادر بودی بزعم خود و بعد از ولادتش بر چهار سال تسوله شدی و امکان این مسئله
قبول میسر تو این صحبت نسب چرا مخالفت اهل بیت کنی کار تو از طریق
اهل بیت بود خود را یکباره از سگان و چاکران ایشان سه نیستی و در او این
حال ابو حنیفه کردی از رهبر راه مخالفت او نبت اهل بیت
و در قصیده هجو اظهار بطلان او در اجتهاد غلط دعوی کردن به قیاس ذلک
بر همه کس از حضار مجلس ظاهر است و در این وقت و طبله جاه پای اعتبار
بنا روزه و بنیاد دین را بنا کردی و در تو اثر ارزدی امامت و پیشوا مطلق شد
شد ابو حنیفه لعین ثانی شیطان و شیطان ثانی بود پیشوا شدی

در طریق



در طریق خداوند کتاب نیز ای شافعی نوح با طول عمر و کثرت علامات
و ابراهیم با خلت و موسی با درجه مکالمت و ذوالقرنین و سلیمان با سلطنت
و مملکت و داری و داود با ترکت و قوت و عیسی با رفعت و برکت حوری
بر این مرتبه دولت و شیعه ارادت پیغمبر صلی الله علیه و آله نهاده تمنای اللهم
اجعلنی من امته کرد ذریه و عترت اهل بیت او علیهم السلام که مهدی دین و
دریا آن یقین و حافظ شریعت و مقتدا ایمان هست و شنای رحمن و مفسران
قرآن و جمیع خدا او صیای رسول معصومان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و منصوص شان یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و سروران در استان و صحه تعال
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و جان بخشان ان الله
اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و نان بخشان و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا اثبات نه و در این رتبه اهل بیت
آن صاحب دولت است پیغمبر در حق او فرموده قول در روایت آنکه
اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه
و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب علیه السلام

دیگر پیغمبر ما را با علو شأن و کمال رفعت چنین ابن عمی در برادری و وصی مقرر شده
و پیغمبر ما را بر جمیع پیغمبران اولوالعزم برگزیده بر تر عظیم ثنا و جمیع اهل
اسلام اشفعی تو را چه بر آن داشت که شاه راه محبت و مودت اهل البیت را گذاشته
قدم در طریق طغیان اهل بیت دیگرانی بوالفضول و غوغای بیعت
و اطاعت نهادی دست ارادت در دامان شرار ایشان داده ای و هم ائمه
بیهوده آن الهان آنکه از روی کفر و نفاق بزبان عالی لیستی سافلی از غایت حماقت
سرور زیر افکنده نه وقت داشت و نه مجال احطاب دیگر مرتبه
حینئه متوجه ابراهیم لطام شد و گفت ای ابراهیم از روی مهر بوبکر بناحق
متصدی امر خلافت شد تا غایت نفرا ز علی ابیطالب صاحب کار
بزرگوار او دم به محبت و ولی کرامت و درات الزام آن از ته ایمان
نموده اند او در میانه خندق ترسنده و پای اعتبار بسته دنیایی در حق ایشان
سر کادیر افکنده محال جواب در نهره خطاب نیست از آن روز
تا امروز از کثرت اعدای دین و ظالمان بر دین هیچکس را از اهل ایمان
زهره و یارای آن نبود اظهار مذهب خود حق و طریق مستقیم اهل بیت
دارالم اعدای آل محمد کند از این وجه امروز مرتبه خلیفه زمان دانی علیهم
[illegible]



این الکونین را میرزا همه سرها را افکنده این وزرا فهای دار او در خود دعا آیا این
خوش شنده ابراهیم که کو پیغمبری صورت است یا از آن چشم تران بد
یا آنکه معنی است در صورت انسانی که در فرهی کلفت و عیان از آنش
شود انسانه کرده که چو این پیغمبر درباره جمال او واجب است دیگر
و آن پیغمبر از دنیا رحلت و معنی نبوت و پیغمبری باقی است یا از وجود او دعا باشد
یا آنکه روحی مناسب و متقارب روح پیغمبر بوده آن پیغمبر نگاه دارد پیغمبری
را به نوعی تا وقت پیغمبر دیگر به آید آیا در میانه هیچ حاجت هادی است و در حیات
دین پیغمبر بوده یا نه ای ابراهیم تحقیق فهم جواب این بگو که هیچ پیغمبر در این
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مرسل و اولوالعزم بود آنکه وصی تعیین کرده باشد
از عالم رفته باشد ابراهیم گفت نه گفت ای ابراهیم وصی بحکم الهی بود یا خود
وصی خلیفه تعیین بل نص خدا ابراهیم گفت تعیین وصی بحکم الهی بود چنین که از برای
ابراهیم چون روا داری که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بی وصی و خلیفه رفته باشد
نه از برای او حفظ دین و وصی تعیین نکرده باشد چون تواند بود که پیغمبر ما صلی الله علیه
امر کرده باشد به وصیت و خود بی وصیت از دنیا رفته باشد در برای حفظ دین و است
خود وصی خلیفه تعیین کرده باشد زهی گمراهان و بالا ای ابراهیم پیغمبر ما

کسی باشد که متحمل نحو امانتی را که همه آسمانها و زمینها تحمل آن ننمودند کرد چنانچه حق تعالی

میفرماید یا آنکه پیغمبر را مرخص کند که بگذارد و عاشق شد و دروغ گو بود [illegible]

نفس خود بر مردم تکلیف نماید تا آنکه هر چه [illegible] جمیع شهر [illegible] کند [illegible]

خواهند بکنند یا آنکه این پیغمبر را حجتی و دلیلی از خدا باشد [illegible] از پیغمبر

ساخته است که چه چیز است و چه چیز را فرموده که چگونه [illegible]

در این [illegible] در قرآن مذکور است [illegible] اینها همه [illegible] است

تا اینکه بارها از حق [illegible] در رحمت خود [illegible] تا مردم هرکه را

پیغمبر سازند هر کس را دلخواه است امام کنند ای ابراهیم بگو امامت چه چیز است

و کدام است امامتی که ابراهیم خلیل را داده است و گفته انی جاعلک للناس

اماما جای دیگر میفرماید و جعلناهم ائمة یهدون الی الناس و جای دیگر میفرماید

و جعلنا للمتقین اماما و آنکه دو قسم امامت ظاهر شد امامت متقیان و

امامت اهل دوزخ یعنی آنها که مردم را بسوی آتش جهنم [illegible] امام

متقیان کدام است و چه چیز است و امامت از پیغمبری است به پیغمبری از خدا است

باید آیا وصی پیغمبر و امام مسلمانان باید از نسل ابراهیم خلیل باشد و آباء و اجداد

او بزرگ و شریف باشد و هرگز بت پرستیده باشد و با طهارت متولد شده باشد

و دوری

٥٧١



دوری ایمان و نور علم و قوت نفس و معرفت اسرار عرش او آب و خندق

[illegible] و معرفت [illegible] ارشاد و سیاست [illegible] و صبر [illegible] و حلم و زهد [illegible]

به طاعات و دوری [illegible] از شبهات [illegible] و علم [illegible] عصمت

و طهارت و حکمت و زهادت بود [illegible] قرآن [illegible] و خارج [illegible]

بزرگ و گرامی بود [illegible] برقی [illegible] خوش خلقی [illegible]

در راه خدا آنچه مالک آن باشد و [illegible] قرآنی و تحقیقات [illegible]

با مردم نیکو [illegible] با [illegible] صحبت دارد و از خبرهای [illegible]

و خدا او را [illegible] دوست دارد و چنین [illegible] از آیات قرآن در حق او نازل

شده باشد [illegible] موافق و مخالف چنین [illegible] از احادیث صحیح پیغمبر در حق او

فرموده باشد [illegible] تمام لغات [illegible] در کتب [illegible] مذکور و مسطور است

و در جمیع وقایع و رفع کفر [illegible] و شکرهای عظیم نموده [illegible] حضرت [illegible] او را

رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعمال جن و انس برابر کرده [illegible] مخالفان او

پیغمبر او را ابن عم و برادر و نور چشم خود خوانده [illegible] با جماع است [illegible]

اول است با امامت یا آنکه بعد از [illegible] امام [illegible]

[illegible] گذشت و پرست دختران [illegible] از [illegible] عمر [illegible]

طریق عبودیت ندیدند و غیر را اطاعت کرده اظهار ایمان تمام و در منبر از جواب رفته
عاجز شد و گویند کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی البیوت گاهی در باب قول
موافق و گاه مخالف در منبر اقیلونی الی آخر بیان او جاری شده باعتبار وحشت ایشان
عمر ابن الخطاب علیه اللعنه و ابو عبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه و سعد ابن حضیر
و بشیر ابن سعد و خالد ابن ولید و چند فاسق دیگر در سقیفه بنی ساعده بر او بیعت کرده
باشند امام شود در ازل است بود پس اوقات که لباس فروشی و عمامه فروشی
و خیاطی اوقات گذرانیده پس شد او دو پسر داشت و نان ما حاجت هر روز را به
عبد الله جزعان منادی زدی با مردم جمع شدی طعام خوردندی و طعام پس مانده
به آن دادندی در ایام خلافت نیز خیاطی کردی مردم انکار و رد نیست او
کردندی ای ابراهیم که ابو بکر این جنس کسی را رفقا ایشان بر دیگر مقدم
داشتند او را بعد از رسول الله از جمیع خلق فاسق خلیفه و قائم مقام او دانستند و اکثر
تو با عبد الله خواند ما رجوع عدم استحقاق این سبب است ای ابراهیم
بگو از این دو امام و تعریف کنم کدام یک با امامت و وصایت سزاوار
ترند ابراهیم گفت ای حسنیه ما شکر فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام
نیستیم در امامت نیست زیادتر از آنچه عقول بشر درک تواند نمود لیکن در حدیث

بیان



ابو بکر اجماع امت شده و در بعضی مواضع هر آینه مجتمع امت علی حق او در امری که است
کم اجماع نمایند صواب خواهد بود حسنیه گفت ای استاد کدام عالمیان است
بوده در هر مسجد جامع در تفاسیر شما واقع است که در حجة الوداع رسول خدا در غدیر
خم فرمود آنچه بامر حضرت رب العالمین و این آیه بر او نازل شد یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته مردمان را رسانید
بعد از آنکه رسول خدا خائف بود از رسانیدن والله یعصمک من الناس نازل شد
بعد از آن دست علی ابن ابیطالب علیه السلام را گرفت و بر منبر از جهاز شتر
ساخته منبر بر آمد و گفت الست ... من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن علی من ظلمه بعد از آن این آیه
نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا بگو ای ابراهیم تا آنکه اقسم به ... تا در اهل سنت دیگر بار که این حدیث واقع
بگو ابراهیم سر بزیر افکنده جواب نگفت حسنیه متوجه علما شد گفت که ای رسول
خدا این حدیث بگوئید بحث و تاج خلیفه هر چه شنیده اید بگوئید چون کلمه
اشارات کنه ما ابو یوسف گفت ای حسنیه اکثر اصحاب بعضی از این تصریح نموده اند
که این آیه در شأن علی ابن ابیطالب نازل شد و حدیث شریف کنت مولاه فعلی مولاه

شهرت است دیگر گفت ای ابو یوسف چگونه در باب آیه انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون که بدان است بر
در حق که نازل شد ابو یوسف گفت در حق علی ابن ابیطالب است بالاجماع است
دیگر گفت چگونه در آیه مباهله فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین لعنت خدا بر تو باد ای ابو یوسف
اگر انکار حق نمائی در روز مباهله از مردان و زنان بغیر علی ابن ابیطالب و حسن و حسین
و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین کسی دیگر با پیغمبر بود یا نه ابو یوسف گفت دیگری نبود
حسنیه گفت ای ابو یوسف خدا علی ابن ابیطالب را نفس رسول خوانده ان الحکوتی
با آنحضرت است یا نه ابو یوسف گفت ای حسنیه هیچکس در این حدیث شک نکرده
و انکار این نتوان کرد حسنیه متوجه ابراهیم شد و گفت ای نظام تو چه میگوئی اکنون که ابو یوسف
اقرار به علی او بمجلس خود دیگر متوجه علماء شد گفت سؤال کنیم که حکم ... میگو
... است بگوئید ... رسول خدا در حالت نزع بود ... است کرد ... 
... دوات و قرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی ابدا است
دگر ... بنویسم ... تا حسرت ببرد ... با ... 
... رسول خدا را از وصیت کردن نگذاشت ... 

ابو یو



ابو یوسف گفت این از قضایای مشهور است عمر ابن الخطاب علیه اللعنه گفت انه
... امر ض رسول الله اشتد ... نزاع ... ان الرجل لیهجر و حسبنا
کتاب الله حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف کدام نصوص الهی را معطل
... در ... غدیر ... وصیت رسول ...
... رسول خدا ... و ایمان ... علام ... ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و بار دیگر بگوئید ... اجماع ... در ... ابوبکر
ای ابراهیم ... اجماع ... نص ... گفت ای ابراهیم
پس چون ... اجماع ... حسنیه گفت ای ابراهیم
... حکم الهی ... 
... اجماع ... است ... اجماع ... است ابراهیم ... 
... اجماع ... است ... کذب ... 
... نفاق ... جمعی ... فاسق ... بعد از وفات اهل بیت
رسول الله ... در حال حیات رسول راه نفاق ... ابراهیم گفت ای
حسنیه ... است ... نفاق ... است ... 
آنگاه حسنیه گفت ای علماء ... سؤال کنیم ... است بگوئید

و بعد از این بر آنکه منازع فیه علم و فضل و اقدم و اعلم از جمیع صحابه بیان معتبر
از خواص اصحاب رسول صلی الله علیه در فضایل ایشان احادیث فراوان
و مناقب ایشان اظهار نموده چنانچه از اهل بیت و بنی هاشم چه کسان معتبر
در افضلیت از جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان ثابت بود گفته شده علی
و عباس و حسن و حسین و عمر ابن الخطاب علیه اللعنه و لعنه و طلحه و زبیر و عبد الله ابن عباس
و عبد الله مسعود و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و جابر انصاری و ابو ایوب
انصاری و عثمان ابن مظعون و ابو رجاء انصاری و حذیفه الیمانی و ابی ابن کعب و سعد بن
عباده و قیس ابن سعد ابو حنیفه گفت کلمه حق انه رجال دو نشسته و سؤال از علمای
در حضور علی و عباس و جمیع آنها که از اکابر بنی هاشم و اصحاب بعد از ابابکر
بیعت کردند هر دو متوجه علما شده گویند آنچه در بیعت دارد همه سر
بر پا کلمند شافعی سر آمد و گفت چرا سرها زیر کلمند گویند
آنچه ثابت رسیده است از اخبار و آثار ابو یوسف گفت در ظاهر این است
در میانه اصحاب و اهل بیت مخالفت و منازعت واقع شده ابو حنیفه گفت آنکه
واقع شده بانی نام اگر قول ما که بگویند رفض است از احادیث و اخبار
و تفاسیر و آثار ثابت شده نیم هر دو گفت ابو حنیفه گفت هست در حقایق که

[illegible]



علی ابن ابیطالب علیه السلام با فضل ابن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب
که بر تجهیز و تکفین و تغسیل و دفن رسول خدا مشغول بود اکثر از منافقان صحابه در سقیفه
بنی ساعده نشسته و پیغمبر خود را که اشرف به کفن و دفن و نماز او حاضر نشده در امر خلافت
منازعت کردند چون خبر با انصار رسید جمع کثیری از انصار متوجه شده
در میان ایشان دراز کشید گاهی ابابکر به عمر گفت دست دراز کن با تو
بیعت کنم و گاهی سالم مولی ابی حذیفه را تکلیف کردی و گاهی ابو عبیده را
گفته بعد از منازعت بسیار انصار با ایشان گفتند منا امیر و منکم امیر و سعد بن عباده
که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن با او بیعت کنیم سفاهت بسیار
کرد و تحریر خلافت میکرد تا بعد از مبالغه انصار بدان سعد راضی شد قیس ابن سعد
چون دید پدرش بار خلافت راضی شده رجوع است و شمشیر برهنه آورده
پدر آمد و گفت چه حجت است ترا بر علی ابن ابیطالب علیه السلام از آنچه
داعی در روز غدیر خم بکم الهی دست او بگرفت حضرت رسالت صلی الله علیه
در بار ما حاکم و امیر ساخت همه راضی شدند و با او بیعت کردند و در آن تهنیت گفتند
این زمان مخالفت میکنید امر خدا را و امروز پیغمبر از میان ما رفته است
والله ای پدر ترک این معامله کن اگر نه سر تو را از تن جدا سازم چون بعد از آن سجل

شنید از پس چون پشیمان شد و استغفار کرد انصار با وی در آن الحلیف کرده عمر رجوع
و گفت این هرگز نشود و کسی مرتکب این خلافت نشود و این امر تمام نشود
تا اهل شمشیر کشیده بر سر ایشان گرفت و بنج بسیار کرد دست دراز کن تا با تو
بیعت کنم تا اهل عمر با ابوبکر بیعت کرد بعد از او ابو عبیده جراح
بعد از آن از اصحاب ضلالت یک یک دوی آوردند و بیعت میکردند تا آنکه
قریب به بیست و نه نفر با وی بیعت کردند بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشیده
بر سر یک یک از اصحاب رفت جبرا و قهرا الا کلا با وی بیعت کردند تا همه روز
به این منوال بود بعد از سه روز متوجه مسجد رسول خدا شدند و خوب شده رسول را
از قبر بیرون آرند و بر او نماز کنند امیر المؤمنین علی علیه السلام چو ماه بر هر
سرا داخل بود دست گرفته بر سر قبر ایستاده برگنند یاد کرده ام که از ام پیغمبر را
از قبر بیرون آرید تا آنکه کشته شوم یا ثار العثمان رسانم معاویه با ابوبکر گفت
ترک این مقابله کن که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم و فرموده بود (که راست)
علی ابن ابی طالب مرتبه شجاعت و جواهر صفت روایت دی
که اگر از مشرق تا مغرب را جمله کنند غالب شود بقول الله تعالی
و جمله را بقتل رساند چون این حکایت بعویه گفت ترک این سخن نمودند

دجلد



و جمله پس آمدند در مسجد رسول صلی الله علیه و آله نشستند و علی ابن ابی طالب علیه السلام
با اصحاب کبار و مؤمنان دین در خانه جمعی کثیر از بنی هاشم با آن حضرت
بعضی از کمالات نشستند گفتگو در آن کشید علی ابن ابی طالب علیه السلام ترک آن مجادله
گرفت و آن زاهد تنها کرده پیغمبر خود را که باشند در بهشت و کعبی و نخهتر
دین حاضر شد و باز دیگر نماز کرده متوجه سقیفه شدند و در امر و مجلس الهی و فاکان
حضرت رسالت پناهی که متعلق بود منازعت کردند در شورت چند نفر علقمه
از رای رسول بعثت منظور در این جا عثمان ابن عفان و عبد الرحمن ابن عوف
با زبیر و ... عمر و ابو عبیده رجوع کرده و گفتند از بنی امیه هنوز هره
باشد و بیعت کنیم با ابوبکر ایشان ... بیعت کردند و ایشان جمعی بعد از
عداوت ایشان در حال حیات رسول الله با امیر المؤمنین شهرت داشت
عمر با جمعی کثیر ... در برابر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بنی هاشم آمد
و گفت با شما بیعت کنید با ابوبکر اکثر مردمان با وی بیعت کردند زبیر رجوع از
دست به شمشیر کرد و گفت که من با علی ابن ابی طالب را بیعت
داماد و ابن عم رسول است و عباس و عم الله در دست بنی هاشم و خواص اصحاب
رسول را به بیعت ابی قحافه از راه دل است و لیکن بی تکبری تا مابین امر چه بنت

باید که خویشان رسول صلعم و جمیع شرایط امامت و خلافت در شان او محقق است
زبیر قصه آن کرده شمشیر فرود آورد بر سر عمر عمر فریاد بر آورد و سلمان را فرمان داد
رسول طلب بپسند سلام از عقب زبیر در آمد و شمشیر از او در ربود عمر شمشیر از دست سلمان
بسته و بشکست و من با شما دست به شمشیرها که امیرالمومنین علی علیه السلام ایشان را
منع کرد و گفت مرا حکم الهی نیست و ما تمام از خلافت منع کرده اند با غیر از صبر
صلاح نیست پس چون امیرالمومنین علی علیه السلام دید مردمان به بعضی جهت ها
و بغض و قهر و جبر بیعت کرده بودند به عمر و ابابکر و فلان یک کرده گفت ای
جماعت مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم الهی را معطل گذاشتید و من در این کار
سزاوارترم از ابابکر چه من در زمان او اولی ترم از جمیع شما در این حق و فصیح و اعلم
و اتقی و ازهد و اورع و این کار حق من است از خدا بترسید و از رسول شرم دارید
و حق مرا بمن گذارید عمر بر خواست و گفت یا علی اگر ما همه کشته شویم
متابعت تو نکنیم و دست از تو بر نداریم تا بیعت کنی به طوع و رغبت یا بجبر و قهر
امیرالمومنین علیه السلام گفت که اگر از تو و مردم باکی ندارم تا چون یکی مرده
میشمارم اگر نه آن بودی که شیر از حق وصیت رسول خدا را که امر الهی است شمشیر از نیام
بیرون نیاوردم یک در همه موضع از آن جنس بعضی کشته اشتم و یک منافق را در او ساعی

دادم راهی



در روی زمین یکی کافر و مشرک نگذاشتم که بر از اعدای رسول و آنکه منافق معتبر
بر رسول خدا و نگذاشتم یک از منکران و مرتدین را بر اینه شفاعت بکنیم
غم دادم و خوار نکردم اگر نه این بودی که زمانه پریشان بیهیات خشم
جمع شما را در زمین بر سرم کردم و تنهای شما را ابوبکر و ابو عبیده هم از جای برخاستند
و گفتند ای پسر عم رسول الله ما قرابت و فضائل ترا دفع نمیکنیم الا آنکه انت
ما تو جوان مرد و از سن مبارک تو مرحله طی کرده ابو عبیده گفت ای
اباالحسن ابوبکر پیر است از پیران قوم او بهتر تحمل کند خدا ترا عمر دهد و این
کار را بتو گذارد چرا خوش باش و فتنه جنگ را پیدا مکن تو میدانی که دلهای
عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیرالمومنین علیه السلام گفت ای مهاجرین و انصار
از خدا بترسید و از پیغمبر او شرم کنید و حق مرا از اهل بیت پیغمبر است از خانه او
بیرون مبرید تا بسیار شنیده اید ما اهل بیت پیغمبریم و بدین کار اولی تریم
خدا ما را به یک رضا مخصوص کرده اند و در این حال بشیر ابن سعد انصاری گفت
یا علی این سخنان را گر انصار شنیده بودند پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنند
هیچکس با تو خلاف نمیکردی امیر مرحوم نکند ما هم بیعت کرده ایم هیچکس این گفتند
ما تا به عهد و عهد ل دانسته ایم در روز قیامت پیش رسول خدا چه

حجت آن را که باو کنند میدهم کسی را که روز غدیر از رسول خدا شنیده باشد
که گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه برخیزد
و گواهی دهد زید ابن ارقم از منافقان امیرالمؤمنین علی است روایت
کنند دوازده مرد بدری برخواستند و گواهی دادند از انجمله با ابابکر بیعت
کرده بود عمر خطاب رسید با مع بیعت کنید مجلس را بهم زد
را شعث و صدیق را برکنده کرد روز دیگر دوازده کس از اصحاب کبار
با یکدیگر گفتند چون ابابکر بر منبر رسول رود او را از منبر بزیر کشیم بعضی گفتند
این شاید که تا با امیرالمؤمنین مشورت کنیم همه یکجا پیش وی رفتند و گفتند
یا امیرالمؤمنین حق خویش بگیر که شنیدی رسول خدا فرموده علی مع الحق و الحق
مع علی هر جا که ما قصد آن کرده ایم ابو بکر را از منبر فرود کشیم که جسارت کرده
چه صواب می بینی و چه میفرمائی و ایشان دوازده تن بعد از ان سلمان فارسی دوم
خالد ابن سعید العاص سیم ابوذر غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر
ششم بریده اسلمی و از انصار شش نفر بعد ابوالهیثم ابن تیهان
دوم سهل ابن حنیف سیم عثمن ابن حنیف چهارم خزیمه ابن ثابت پنجم ابی
ابن کعب ششم ابو ایوب انصاری امیرالمؤمنین گفت که ازانجمله

بهم شما



همه شمشیرها کشیده شود و جمله قصد تو کنند و بنی هاشم نیز با ایشان اتفاق کنند چون
چنین شود هر آینه با ایشان دفع کردن رسول خدا مرا خبر داده است که امت بعد از من
با تو غدر کنند و عهد را بشکنند ای علی تو از من بمنزله هرون از موسی چنانکه بنی
اسرائیل هرون را گذاشتند و گوساله را پرستیدند اگر ایشان ترا همچنین بگذارند
و دیگری را پرستند ترا نه گفتم یا رسول الله مرا چه میفرمائی گفت صبر کن
و با ایشان جهاد مکن اگر شمشیرها کشیده شود و نتیجه بخیر نرسد [illegible]
شود و همه نا پدید کرده و زنهار که خود را بکفاره ای و در خانه قرار گیر [illegible]
الهی چنین است [illegible] رسیم چون رسول خدا رحلت فرمود امیرالمؤمنین
به غسل و تکفین مشغول شد چون از آن فارغ شدند میان ایشان [illegible]
دیدم بر جمیع ایشان حجت گرفتند هیچکس اجابت نکرد مگر اندک مردمی
حضرت علیه السلام فرمود تا بروید و آنچه از رسول خدا شنیده اید با ابابکر بگوئید
راشد و گرد منبر رسول خدا برآمدند و آن روز آدینه بود چون ابوبکر بر منبر شد
این دوازده کس از جا به یکبار هر یک فضلی از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام
یاد کردند و ابابکر را بر آن امر تشنیع بسیار کردند و از خدا ترسانیدند ابوبکر
چون حجتهای ایشان را شنید فرو ماند و هیچ جواب نگفت از منبر [illegible] گفت

ولیتکم و لست بخیرکم اقیلونی اقیلونی ثم مرا والی کرد انتهی مردم در آن
تحیر نشستند مراقب که بشنید عمر چون این حکایت از ابوبکر بشنید گفت از منبر
فرود آی ای خبیث لئیم چون جواب اینها نداری اما کو رجوع است و بخانه
رفت و تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خالد ابن ولید با سه هزار
کس در رسید و سالم مولای ابی حذیفه با سه هزار کس [illegible] و همچنین آمدند [illegible]
عرب آن مردمان دلهای ایشان از لقای امیرالمؤمنین مملو بود و جهت خوف از تیغ
او اظهار اسلام نموده بودند تا آنکه لشکر عظیم جمع گشته شمشیرها کشیده عمر در پیش
ایشان [illegible] به مسجد رسول صلی الله علیه و آله شد و امیرالمؤمنین با خواص
اصحاب در مسجد رسول نشسته بود عمر گفت والله امروز اگر کسی از شما سخن گوید
سزاوار دارم و شمشیرها کشیده شد خالد ابن سعید العاص برخاست و گفت
ای پسر صهاک حبشیه با این شمشیرهای خود می‌ترسانید و با این لشکر منافق جمع گشته
بکند اما شمشیرهای ما از شما تیزتر است اگرچه عدد ما کم است و لکن از شما [illegible]
زیرا که حجت خدا علیه السلام با ماست اگر نه آن است که طاعت
امام بر ما واجب است شمشیر کشیده و با شما جهاد می‌کردیم و عذر خود آشکار
می‌کردیم در خدمت [illegible] حضرت امیرالمؤمنین فرمود بنشین ای خالد حق تعالی

معروف



معروف دانست و شکر کرد بنشست سلمان برخاست گفت الله اکبر [illegible]
من با این هردو گوش خود از رسول خدا شنیدم اگر چنین نباشم هردو گوش من کر باد
که گفت پسر عم و برادر من علی ابن ابی طالب در مسجد من [illegible] اصحابه جماعه [illegible]
اهل النار [illegible] و [illegible] و ابن عمم [illegible] در مسجد من [illegible]
از یاران خود [illegible] جمیع [illegible] از سگان جهنم [illegible] درآیند و قصه قتل یاران وی
کنند [illegible] شک ندارم [illegible] سگان جهنم شما باشید عمر شمشیر کشیده از برای
دفعه سلمان کرد امیرالمؤمنین علیه السلام از جای برخاست گریبان عمر را گرفته پیش خود
در کشید شمشیر از دستش [illegible] و دستار از سرش [illegible] و در شانه مردم [illegible] گشت
ابوبکر و جمعی از صحابه رجوع گشته و عمر را [illegible] امیرالمؤمنین فرمود ای پسر
صهاک حبشیه [illegible] کتاب من الله سبق و عهد رسول الله تقدم [illegible]
اضعف [illegible] عددا آنکه امیرالمؤمنین رجوع است با یاران خویش
و گفت رحمت بر شما باد آنکه عمر خطاب [illegible] بسیار در مدینه می‌گشت
و هر یک از آن مردمی [illegible] ابوبکر را [illegible] می‌طلبید و قهرا
و جبرا بیعت می‌گرفت هر کاهی [illegible] در خانه‌ها پنهان بودند ایشان را پیدا
آورده بیعت می‌گرفت و بعضی را به قتل می‌رسانند تا مدت سه ماه چنین [illegible]

فدک و منازعه بود در میانه ایشان تا آنکه طلب امیرالمؤمنین علیه السلام و فضه
حضرت سیدة النساء را انکار دادند و آزار ایشان بطوریکه واقع شد و لگد بر در زد عمر خطاب
بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد عباده با نه هزار کس از بنی خزرج با ایشان
و قیس ابن سعد بر همه کس پوشیده نیست و مالک ابن نویره با ده هزار کس از قبیله خود
با ایشان بیعت نکرد خالد ابن ولید را فرستادند و آن بیچاره را در میان نماز
با ده هزار کس بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت کردند زنان و فرزندان
ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع چنانکه ثابت شده که از خدا
بترسید و باز گردید از این اعتقاد فاسد خود با خدا و رسول این دلیری مکنید ای ابراهیم
اگر اجماع را اعتبار بود در فدک ابابکر پس چرا یزید و باقی بنی امیه را که
سفیهان دین و کافران لعین لئام بودند چرا اینقدر از مردمان با ایشان
بیعت کردند پس باین تقریر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را
شک نیست در کفر ایشان تا آن جماعت بغیر از سر فرزند رسول خدا را
بریده باشند و اهل بیت او را بر شترهای برهنه باسیری برده باشند هرگاه
هر یک اهل بیت رسول الله کرده باشند ای ابراهیم اجماع منعقد شده در میان
اهل اسلام که مردم در قتل عثمان که از جمله صحابه است از جمیع شهرهای اسلام

آمده



گرد آمده بودند و مردم را ترغیب و تحریص نمودند بر قتل وی و از شهر مصر قریب
سی هزار کس از ظلم او به شکایت آمده بودند که پیش از جمله اتفاق نمودند و در خانه وی
رسانیدند با قبح وجوه و مدت چند روز در میان زباله او بسته بود چون سگ مرده
در کوچه های مدینه کشیدند کرده از مسلمانان هر کس رسید لگد بر روی او زد و مردار ظلم
و شکایات تکفیر ای ابراهیم با آنکه عمر ابن خطاب و خالد ابن ولید و جمعی از [illegible]
بنی امیه را با علی عداوت فطری بود با این همه خلاف ظاهر کرده باشند چندین هزار
مؤمن را به ظلم و تعدی به قتل رسانیده باشند و چندین هزار خلق را از طریق حق
دور افکنده باشند الا لعنة الله علی القوم الظالمین ای ابراهیم هیچ انسانی در دین پیغمبر چنین فساد
کرده با اهل بیت پیغمبر خدا این نوع ظلم روا داشته آیا روا بود برای نفس
نفس خود که اهل عثمان را که [illegible] سعد ابن عباده را خلیفه و والی کردند
و از سعد دل کنند و ابوبکر را نه آنچه موافق اغراض ایشان بود چنان کنند
ای ابراهیم با آنکه این دو کرده باشند از ضدیت و مخالفت و عداوت
ایشان نسبت بکسانی که بر جمیع است ثابت است طایفه اول علی ابن ابی
طالب و امام حسن و امام حسین حضرت سیدة النساء علیهم السلام و عباس
و عبدالله عباس و سلمان فارسی و عبدالله مسعود و ابوذر غفاری و مقداد و عمار یاسر

[illegible]



[illegible]

اهل بیت رسول و بعضی از فقهای کبار باطل است کفر او ثابت شده تا بعث
قرآن و حدیث ثابت کردن و بهم آن نیز بوده فقد بدین اورا هدایت کنند اگر
میگفت طریق ابوبکر و عثمان و اتباع ایشان باطل است بعض شیعه اعتقاد
و ابطال مذهب خود نکرده و هم گشته شد این نیز بود هرون چون اراسم را
بران حال مشاهده کرد روی بحنیفه کرده گفت ای حنیفه این علم را از که قاصر
کردی حنیفه گفت پوشیده نماند چون من بسن پنج سالگی رسیدم خواجه
مرا اکرم محترم امام جعفر صادق علیه السلام فرستاده در ملازمت و خدمت آن
عتبه علیه باشم و شرایط طهارت و قواعد عبادات بیاموزم چون
مدتی در آن حرم محترم بکسب سعادت قیام نمودم در طریق طهارت و تقوی
و نماز و روزه اطلاع یافتم بر آن مواظبت نمودم تا آنکه مدت هفت سال
از عمر من گذشت یک روز حضرت امام محترم در آمده آب وضو طلب نمود
اتفاقا آن کسی که آن خدمت بود مخصوص بود حاضر نبود دلیری نموده
فی الحال دویده ظرف آب را برداشته بخدمت آن حضرت بردم
چون چشم مبارک آن حضرت بروی من افتاد از من سؤال کرده چه کسی عرض
کردم من ملازم قدیم و مدتی است در این حرم محترم طریق خدمت بتقدیم رسانم

از من سؤال



از من سؤال کرد که نام تو چیست سکندار عرض کردم باسم ملا محمد طریق وضو و طهارت
میدانی عرض کردم بلی از هر چه سؤال نمود جواب مطابق بعرض رسانیدم آن حضرت
را شگفت تمام روی داد و کیفیت حال مرا از پدر من آن عتبه علیه تحقیق نمود که پدر مرا
بعرض رسانیده در ساعت کس فرستاده خواجه مرا طلب نموده فرمودند این
کنیز را بما بفروش خواجه عرض کرد یا ابن رسول الله هزار
جان من فدای تو باد کنیز من در ملازمت بزرگ شد من نیز باو ارسال کنم کمینه و ملازم
کمترین تو ام از آن روز باز خدمت خاص آن حضرت بمن مقرر شد چون از
رشته طاهره پیوسته مرا تعلیم نموده گاهی نکات آن حضرت دلیر بگوش
نموده که خدمت الله و اصحاب هر یک انجم فصاحت و بلاغت را شاهی
و آسمان علوم را ماه معتبر مطالعه علوم مینمودم چندانکه برکت حضرت او صاف آن
مراقوه مطالعه حاصل شده و اکثر از کتب تفسیر و حدیث مطالعه کردم و بسیاری از متکلمه
و علمای اسلام در تحقیق آن حاضر جمعیت از آن حضرت معلوم نمودم
با عنایت اهل بیت اهتمام کردم امروز مجلس خلیفه زمان جمعیت است
خور از موافق و مخالفت ثابت کردم و منقطع نشدم هرون گفت ای حنیفه
چه شنیدی در باب روایت آن حضرت گفت من شنیدم که در ترک الله بعضی رد هو اللطیف الخبیر

ابراهیم گفت ای حنیفه چون رؤیت را لا تحتمل است پس چرا موسی پیغمبر
اولوالعزم بود طلب رؤیت کرد گفت ارنی انظر الیک این طلب محال
از روی جهل بود یا از روی سهو و این هر دو محال است گفت حنیفه طلب
رؤیت موسی نه جهل بود نه سهو بلکه موسی علیه السلام در طلب مجبور و مقهور بود جهت
آنکه در حین طور رفت بمناجات مشغول شد از [illegible] اختیار کرده با خود
برد چنانکه قرآن مجید بر آن ناطق است و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا
بر آنکه موسی چون این جماعت را با خود برد موسی گفتند ای موسی از تو استدعا
میکنیم دعا کنی در حضرت الهی مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش ما رساند
در حال موسی با خدا مناجات کرد موسی [illegible] قوم مسئلت نمود حضرت پروردگار
کلام خود را بسمع این جماعت رسانید حضرت واهب العطایا جماعت مذکور چون
موسی از مناجات فارغ شد با ایشان گفت سمعتم کلام ربکم یعنی شنیدید
کلام پروردگار خود را گفتند شنیدیم اما نمیدانیم که کلام الهی بود یا کلام
شیطان ما باور نداریم و قبول نکنیم تا آنکه نبینیم او را آشکار چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید خبر داده وقالوا لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة
بظلمهم یعنی گفتند قوم موسی ایمان نمی آریم تا نبینیم خدا را آشکار پس صاعقه



گرفت ایشان را در آن جهت به ظلمی که کردند ایشان یعنی طلب رؤیت کردند پس موسی
علیه السلام گفت چنانکه قرآن بر آن ناطق است اتهلکنا بما فعل السفهاء منا یعنی خدایا
ما را هلاک میکنی بانچه سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای ابراهیم آن قوم موسی
در طلب رؤیت مصیب نشدند و در رؤیت [illegible] حق تعالی ایشان را هلاک کردی
ابراهیم گفت ای حنیفه غیر از آنکه موسی طلب رؤیت بالتماس قوم خود کرد دیدار از خویش
[illegible] که قوم چرا گفت [illegible] ای حنیفه گفت ای ابراهیم موسی سؤال پیش
از دستوری کرد [illegible] دستوری خواستی و بعد از آن سؤال کردی
و آن عدم دستوری کبیره بود یا صغیره از انبیاء [illegible] جهت
ترک ادب استغفار کنند چرا [illegible] معصومان [illegible] ای ابراهیم
بیان [illegible] بحث در عدم رؤیت بود [illegible] در عدم رؤیت
[illegible] در عدم رؤیت دلیل [illegible] ای ابراهیم
بر آنکه خدای عز و جل با موسی گفت لن ترانی یعنی هرگز نه بینی [illegible]
چرا [illegible] اولوالعزم
[illegible] ای ابراهیم
بر آنکه صحت رؤیت مشروط است بر سه شرط [illegible]

رؤیت بحق شرط هم علم حجاب مرد این همه شرایط حاصل است اگر دیدن خدا
بودی بایستی در دنیا مرئی شود چون مرئی نمی شود دلیل است که رؤیت او محال است
و نیز اگر رؤیت حق تعالی جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محال است که او
جسم یا جوهر یا عرض باشد جهت آنکه این اشیا حادث شده و او قدیم است ای ابراهیم
بدانکه مذهب است هر چیز که مرئی شود او را بالکیفیت توان دید و دانست الکیفیه
عبارت است از هرچه او را ببیند یا پرده در راه بیننده باشد و هرچه چنین باشد
بر حق تعالی صادق نیاید پس محال بود و ای ابراهیم گفت چه گویی در آیه
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة چنین گفت بدانکه این آیه مؤول است
الی ربها ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظرة یعنی نعمت خدا و رحمت او نگرنده
باشند و این مضاف محذوف است و مثل این در قرآن بسیار است بدانکه
نظر کردن بدین صدقه جهت مرئی و این رضا روا نیست زیرا که جسم را جای
نیست دیگر آنکه هر جا نظر هست رؤیت هم در مرادست لازم نیاید چنانکه عرب
گوید نظرت الی الهلال ولم اره یعنی نگاه نظر کردم ندیدم اگر نظر بمعنی رؤیت
بودی تناقض بودی ای ابراهیم گفت ای حنیفه چه گویی در معنی این آیه که فمن
کان یرجوا لقاء ربه چنین گفت بدانکه لقا دیدنی بود در مقابله و نیز دیگر

الحم



در خصمه دیدن در مقابله حق تعالی روا نیست دیگر آنکه لقا بمعنی دیدار بودی خدای تعالی
منافقان را اثبات کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی در دلهای
ایشان خواهد بود تا آنکه روز که ایشان کند اگر لقا و با نفاق چه معنی منافقان را
دیدار حق تعالی نخواهد بود پس معلوم شد هر جا در قرآن ذکر لقا است مراد از آن
دیدار نیست اگر نسبت بمومنان است ثواب خدا و رحمت وی است و اگر در حق
کافران و منافقان است مراد از آن خشم خدا و عذاب وی است چنانچه
سیقول و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون و در این آیه بمعنی رحمت است
و این آیه شاهد آن است که و اما الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة
فاولئک فی العذاب محضرون و اینجا از لقا آخرت عرض ثواب آخرت است
ای ابراهیم بدانکه اگر رؤیت در دنیا ممکن نبود و در آخرت ممکن بودی حق تعالی
در جواب موسی و قوم او نگفتی لن ترانی فی الدنیا یعنی مرا نبینی در دنیا
ولکن در آخرت ببینی بدانکه این نفی مطلق است یعنی مرا هرگز نبینی و نتوانی
دید چون جواب حنیفه بیان رسید هر دو ابراهیم منقطع کرده گفت ای حنیفه میدانی
جعفر ابن محمد چه دلیل مردمان را ترغیب کردن بمتعه کردن و امر کردن حنیفه
گفت بنابر نص صریح ملک علام منقاد که فما استمتعتم به منهن فآتوهن

اگر این واقعه نبی را که متعه شنیده تا این خبر را شنیدی از زبان [illegible]
آن را از خلیفه زمان در صحیح بخاری جمیع مفسرین و فقها متعه را مراد نکاح متعه است
ابراهیم گفت در این آیه منسوخ است و در میانه اهل سنت در حالت عدد دست
بعضی گویند در ابتدای اسلام حلال بود و بعد از آن حرام شد و بعضی گفته اند
و بعد از فتح مکه حرام شد حنیفه گفت ای ابراهیم این از حال تعجب است چرا
علمای شما در این باب اخبار مختلف روایت کرده اند متضاده در لفظ و المعنی
و متناقض بعضه بعضا ای ابراهیم در قرآن هر آیه منسوخ ناسخی دارد
اگر کسی از شما سؤال کند ناسخ آیه متعه کدام است چگونه ابراهیم عاجز شد
و گفت منع عمر ما را بس است اگر این منسوخ بودی در زمان [illegible] منع کرده
عمر منع کردی حنیفه گفت ای ابراهیم دلیل روشن در باب [illegible] حلیت متعه
و عدم نسخ او منع عمر است چرا که متعه [illegible] عند الرسول
منسوخ و حرام شده البته روزی عمر از آن منع نمی‌کرد و [illegible]
شده و از [illegible] متعه چنین [illegible]
حضرت منع کرده و گفتی متعتان کانتا محللتین فی عهد رسول الله انا احرمهما
و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء [illegible]

[illegible]



بود حرام [illegible] از آن [illegible] متعه حج و دوم متعه نساء این منع
عمر بن خطاب است [illegible] متعه از جانب خدا و رسول ممنوع [illegible]
نکردن آن چرا از جانب خدا و رسول مامور بودیم [illegible] حکمی واقع شد
و هیچ کس نقض نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتب است آنچه از احادیث
در طریق اهل بیت واقع شده بی نهایت است از آن جمله حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرموده لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی و الاشقی [illegible]
ای ابراهیم آنچه از احادیث و اخبار در طریق شما واقع شده است و صحاح حدیث
شما نقل کرده اند [illegible] روایت کنند از عمران بن حصین که گفت نزلت آیة
المتعة فی کتاب الله و فعلناها مع النبی و لم ینزل قرآن یحرمها و لم ینه عنها النبی
[illegible] آیه متعه نازل شد در کتاب خدا تعالی و کردیم با نبی [illegible]
و هیچ [illegible] قرآن نازل نشد در حرمت آن و پیغمبر ما را منع نکرد تا از دنیا
از دنیا رفت [illegible] روایت که عبد الله مسعود [illegible] قال
کنا نغزو مع رسول الله و لیس معنا نساء فقلنا یا رسول الله الا نستخصی [illegible]
نهانا عن ذلک و رخص لنا ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل ثم قرأ
عبد الله یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم [illegible]

مسعود روایت کرده که غزا می‌کردیم با رسول الله و زنان با ما نبودند با آن حضرت گفتیم یا رسول الله
آیا خصی نکنیم خود را رسول صلی الله علیه نهی کرد و منع فرمود از خصی کردن
زنان خویش رخصت داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را که تا مدتی معین عبدالله
مسعود این آیه بخواند ای آنهایی که ایمان آورده‌اید حرام مکنید طیبات را که
حلال کرده است الله و همچنین روایت است از ابن عمر و این عبارت در مسند
عن عبدالله ابن عمر است که [illegible] عنهما [illegible] رسول الله [illegible] سنه
متعه قول با مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از عبدالله بن عمر از متعه
و عدول است [illegible] عبدالله عمر گفت اگر پدرم نهی کرده او و نبی امر کرده
بکردن آن حضرت تا ترک آن کنیم و متابعت پدر نماییم بدان ای اسلام [illegible]
با صحت [illegible] منعی دارد و منع محتاج است به دلیل و دلیل نیست
منع نیست اگر گویند که منع عمر است چنانچه مذکور شد میگوییم که [illegible] حال
یا آنکه دانسته‌اند منع او یا دلیلی با اجتهاد اگر دلیلی است مسلم است [illegible] ظاهر است
که هیچ دلیلی نیست [illegible] ندانسته‌اند منع او مگر آنکه منع از روی
اجتهاد [illegible] مسلم از برای آنکه اجتهاد در مقابل نص الهی و رسول الله باطل بود
و [illegible] قول امیرالمؤمنین ع و فتوی و قول او در دین حجت است از جهت

عصمت





عصمتش و اجماع اهل بیت و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سعید ابن جبیر و جابر بن عبدالله
و لیکن و صحیح است رجعت آن بدان ای اسلام [illegible] روایت است که [illegible]
[illegible] فقهای [illegible] از صفوان ابن [illegible] گفت سبب آن بود که عمر از
از متعه زنان منع کرد و [illegible] نهی نمود عمر بن حریث زنی را متعه کرد [illegible] رسید
در حالی که متعه کرده بود حاضر بود در حضور [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] فساد [illegible] از متعه کردن منع میکنیم [illegible]
فساد [illegible] همین سخن مذکور شد [illegible] منع [illegible] از منع [illegible] اسلام
مجرد آنکه کسی [illegible] عقدی از عقود شرعیه و احکام [illegible] فساد [illegible] جایز باشد
تحریم آن عقد و نهی نمود از آن و جایز نیست تحریم جمیع عقود شرعیه از برای آنکه
ممکن است در جمیع امور شرعیه و احکام [illegible] فساد [illegible] بدان ای اسلام اگر کسی
بموجب قول خدا و رسول مخالفت عمر نماید و [illegible] کسی را رافضی دانند
و تکفیر [illegible] قتلش [illegible] زهی عناد و تعصب [illegible] دیگر بدان ای اسلام
که در نقل صحیح واقع شده که روزی [illegible] ابن عباس متوجه بود [illegible] چون [illegible] رسید
در آن وقت از زمان [illegible] گذشته بود عبدالله زبیر با جمیع کثیری از اصحاب
در مسجد حاضر بود در آن وقت عبدالله زبیر دعوی خلافت کردی [illegible] عبدالله عباس در آن

عمر مکفوف شده بود در غایت فرح آمد متوجه شهر شد چون چشم عبد الله زبیر بر او افتاد
در مقام تعرض شد و گفت جانا اعمی الله قلبه یعنی المتعة و هی الا زنا المحض
پس از آن کوری چه کور گردانید خدا اول دو را اعمی [illegible] متعه را حلال داند که زنای محض است
عبد الله عباس چون حکایت را در اشنید تبسمی کرد تعظیم کرد کردید و گفت
ان الله سلب بصره کما سلب بصائرکم یعنی حضرت حق تعالی چشمهای مرا بستد
و عقلهای شما را والله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله و عمل بها علی عهد رسول الله
ولم ینه عنها ولم یات بعده رسول یحرمها والدلیل علی ذلک قول عمر
متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله انا احرمهما واعاقب علیهما فقلنا نشهد
ولم تقبل حرمته یا عبد الله انک فی متعة فاسئل عن امک عن برد عوسجه
مضمون کلام عبد الله عباس این است که در ابتدا نازل شد متعه در کتاب
خدا تعالی و عمل کرده شد بمتعه در زمان رسول خدا و ازان منع نکرد بعد از آنکه
کسی دیگر نیامد حرام که متعه دلیل بر این قول عمر است که گفت دو متعه
در زمان رسول حلال بود من حرام میکنم و تا دعقاب خواهم کرد و گر دل
آن پس ما گواهی عمر را قبول کردیم و با [illegible] آنرا قبول نکنیم ای عبد الله زبیر
بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل شده پس برو بپرس از مادر خود کیفیت را و برد





عوسجه را چون شنید عبد الله زبیر از عبد الله عباس این بشنید با بیت متعدد منفعل
تا چون ایام حکومت او بود در شهر مکه از مجلس برخاسته متوجه حرم خود شد
و بسیار کشیده از روی غضب بر مادر خود آمد و از مادر پرسید که خبر ده مرا از
برد عوسجه مادرش گفت اما ان [illegible] ان اباک کان مع رسول الله وقد
اهدی له رجلین قالت له عوسجه بردین فاعطاه فتمتعنی بها فعلمت بک و انک
من متعه یعنی پدر تو زبیر با رسول خدا بود و مردی عوسجه نام دو ردیا بهدیه آورد
برای رسول خدا رسول صلی الله علیه وآله هر دو را به پدر تو بخشید و پدرت
یک آن بردیا بمن داد متعه کرد مرا تو از آن متعه شدی و تو از متعه چون چنین سخن را
[illegible] شنید هر دو رات نخورش که چرا عبد الله عباس در
[illegible] رحمی [illegible] گفت تا غایت [illegible] این امر [illegible] جهت ده
مردمان را نکاح متعه بر اران در آخر زمان هر دو متعه شایع شد و ما [illegible]
منع آن نکرد در زمان ما هم نیز معمول بود تا آنکه معتصم ملعون ازآن
منع کرد چنانچه گفتی اما [illegible] درار شد و خلیفه زمان و سلاطین
و ارکان دولت را از این ساخته و [illegible] رسیده [illegible] سوال
دیگر میکنم و خاتمه بر این سوال خواهم بود است بگو این حدیث [illegible]

ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه در حق حضرت سیده نساء فرموده فاطمه بضعة منی
من اذاها فقد اذانی و اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که
رنجانید او را مرا رنجانیده باشد و هر که رنجانید مرا خدا را رنجانیده باشد و شیخ ابراهیم
گفت این حدیث صحیح است و جمیع اهل سنت بر صحت آن اتفاق دارند
و هیچکس انکار نتواند کرد حنیفه گفت بران مضمون خالی جمیع شارحان است
بگو که عمر و ابوبکر فدک را از حضرت سیده نساء باز گرفتند ظلم نمودند ابراهیم گفت
با فدک را بحکم حدیث رسول خدا ابوبکر باز گرفت است نحن معاشر الانبیاء لا
لا نورث ما ترکناه فهو صدقة یعنی ما گروه انبیائیم ما را میراث نمی باشد آنچه در
ما بماند صدقه است حنیفه گفت مرا ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث است
روایت میکند که چون آیه و آت ذا القربی حقه نازل شد رسول صلی الله
فاطمه را طلبید و گفت خدا امر کرده مرا تو را در زمان حیات قصر از فدک ملک
نزارد امروز فدک را به حضرت سیده نساء بخشید و بدو تسلیم کرد و سالها
در زمان حیات رسول عامل حضرت فاطمه در آنجا بود و حاصل فدک
به آن حضرت میرسید و بعضی گویند محتاجان میدادند و رسول ابوبکر فدک را
از آن حضرت باز گرفت و چون آن حضرت دعوی کرد که فدک حق ...



ابابکر گواه طلبید امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین و ام ایمن و قنبر گواهی
دادند که پیغمبر فدک را به حضرت فاطمه بخشید حضرت امیرالمومنین [illegible]
حضرت فاطمه رفت و گواهی داد گفتند هذا الملک نحلة الی فاطمه فلذ
تحکم لنا بها یعنی این ملک هبه است و منفعت او برای خود میکنند حکم میکنیم
گواهی اورد که حسن گواهی امام حسن و امام حسین را گفتند نفع او برای خود میکنند
و حال آنکه این حدیث زد شاد ثابت است که پیغمبر فرموده علی
مع الحق و الحق مع علی و جواب گواهی او نشنیده که نفع را برای خود میکنید
و حال آنکه نفع آنکاو بعضی را خود میکرد که حدیث نحن معاشر الانبیاء را
وضع کرد مثل این ظلم صریح با اهل بیت رسول خود نمود و گواهی ام ایمن نشنید
که حکم نکنیم بگواهی زنی و آنچه از رسول مانده بود از زنان رسول در حق تصرف
کردند و فدک را انتزاع نمودند و گفتند فدک ملک رسول خدا بود در تصرف
فاطمه را بسبب طلبید بگر گوشه خود عائشه بعد از وفات آنکس از او باز گرفت
و این حدیث را ابابکر نقل کرد پیغمبر از میراث نمانده هیچکس دیگر از رسول
صلی الله علیه این حدیث نشنیده و روایت نکرده الا ابابکر و دختر ش
عائشه و رسول الله با هیچکس از عرب و هیچکس از اهل بیت و صحابه نگفته بود

و در شأن اهل بیت می‌آورد از میراث نیز ای ابراهیم ابا بکر کاذب و غادر
و ظالم منع نبودی … اهل بیت و جمیع صحابه بر این سخن اطلاع داشتندی و پیغمبر
صلی الله علیه و آله این اظهار فرمودی که هر چه از من بماند صدقه است با اهل بیت
و بعد از او چیزی به ایشان حرام نمودی فرق نکردی میان حرام و حلال … زادی
جهت آنکه اتفاق است که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از این سخن لازم آید
که اهل بیت طلب حرام کرده‌اند دیگر از این سخن لازم آید که رسول خدا منع ادای رسالت
نکرده باشد و آیه الیوم اکملت لکم دینکم خبر واقع نشده رسول مبعوث بود
بر عالمیان عموماً و بر اهل بیت و اقارب و عشیره خود خصوصاً و بمقتضای آیه
انذر عشیرتک الاقربین مأمور بود که عشیره و اقارب خود را انذار نماید
پس اگر این سخن ابا بکر راست بود لا شبهه رسول تقصیر کرده باشد در ادای رسالت
و ظلم کرده باشد بر اهل بیت خود که ایشان را اعلام نکرده بود که شرعاً جایز نیست
که شما از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است
ای ابراهیم چه جواب می‌گویی که حق تعالی روا دارد … قوم ما
بر خود روا داشته باشد که برای تصحیح کلام ابی بکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود
و اشرف کاینات ثابت لازم دارد ای ابراهیم … پیغمبر و اهل بیت



گفته بود که ما را میراث نباشد و از من هر چه بماند صدقه است و بر شما حرام است
ایشان سخن پیغمبر شنیدند و قبول نکردند پس در این دعوی عاصیان بلکه کافر ایشان است
و حال آنکه حق تعالی در پاکی ایشان گواهی داده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا باتفاق عالمیان از موافق و مخالف ایشان اهل بیت بوده‌اند
به نص خدا و رسول که قسمت کننده بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض کوثر اند
در غضب شما از جاده شرع … پس چون شما را هیچ جوابی نیست
پس ثابت شد که ابا بکر حدیث دروغ وضع کرده و کذب علی الله و علی الرسول
اعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم نسبت به حضرت سیدة النساء
و تکذیب شهادت حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام کفر است
در هیچ عاقلی مخفی و پوشیده نیست که این اعمال و افعال نسبت به پیغمبر خود
و اهل بیت او کفر صریح و ظلم قبیح است ای ابراهیم و ابو یوسف … جمیع علما
و فضلا بعد … از افعال قبیح خوانده بود در
مرتبه حنیفه گفت ای ابراهیم در حالی که فاطمه دعوی فدک نمود و گفت پیغمبر در
حیات فدک را به من داد ابا بکر گواه طلبید آیا شرع پیغمبر چنین بود … شرع
کرد ای ابراهیم … که … موجب الزام و فضیحت … باشد

بر آنچه شده هیچ مشکلت حسنیه گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النساء صاحب بینه بود
و ابوبکر بر عکس خبر نحن معاشر الانبیاء بموجب حکم صاحب شریعت بی بینه علیه و آله
و التسلیم عمل کرد پس آنکه او از حضرت فاطمه صاحب ید بود گواه طلبید آیا
دزدی جهتی بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدا جواب بگو یا از این زن رسوائی ترسی
با وجود اینکه علما بزرگ حاضر شده بودند هیچ جواب ندادند بعد از آن حسنیه ...
هارون الرشید بسیار شد گفت روایت کنید هارون را این عیش بقوش صورت
و لطف سیرت از اینچه ذکر ایت صاحب کمال بود نام وی خالد ابن عیسی و در محبت
اهلبیت شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکردی در هارون نزد ظاهر بود و در باطن
اهل بیت بیت از آن جهت که هارون نور محبت تمام داشت هر چه خواستی
کردی و هیچ کس را یارای آن نبوده با وی متعرض شود که ندیده او نیز در جنب حسنیه
نشسته بود در هر مسئله که حسنیه الزام میکرد ابراهیم را گفت از در ابراهیم
بحسنیه نثار میکرد تحسین وی مینمود بر ایشان خنده میزد تمسخر کردی و هیچ ملتفت
هارون و منع او نبودی و دست به قبضه تیغ زده در حفظ حسنیه کوشیدی مبادا
کسی در آزار او نبودی هر لحظه حسنیه را دعا میداد و تحسین نمودی و در بحث دل
آنکه حسنیه روی بهارون دارا کرد گفت ای ناصر آن نزدی حضرت علی ع





در باب فدک تو ای بابا ابوبکر استماع نمودی امیرالمؤمنین فرمودند ای ابوبکر اگر کسی
نزد تو آید و مدعی آن باشد دعوی کند رد نمایی و فلان ملک مرده تعیینه و در تصرف
او دست ملک است داده عمر حق تصرف است و تصرف است محکمه دو جوی
قبل از آنکه ظلم بر علیه زد تو ثابت شود حکم کنی که غاصب است از ید مستولی
دهد علی تسلیم کنی ابوبکر گفت نه امیرالمؤمنین رسیده گواه از مدعی طلب کنی یا
از مدعی علیه ابوبکر گفت که گواه از مدعی طلب کنیم و رسول صلی الله علیه و آله فرمود
البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر امیرالمؤمنین فرمودند پس چرا با فرزند دلبند و دره
و بضعه رسول خدا به خلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابوبکر گفت چگونه
یا ابا الحسن امیرالمؤمنین فرمودند آنکه فاطمه علیها سلام صاحب ید است و متصرف
فدک است پس دعوی نحن معاشر الانبیاء که در دست او است اقامه بینه بر طبق
خود کنی به تقریر پیغمبر در حال حیات به سیدة النساء و ادخال آن در حکم الهی
در دست دختر رسول باشد تا زمانی که مدعی صدقات اقامه بینه عادله
بر طبق ادعای خود نماید گواه کنی بود صدقه را دعوام ... و شرعا از صدقه حصه نزد
دال کرده بنی هاشم چطور باشد صدقه را آن حرام است رای بنی هاشم حصه
در صدقه نشت حصه ... پس جمیع انما سکه در صدقه ...

در باب فدک سؤال شنیده اند که زهرا باشم پس آن مسئله که حق فدک شد از او

عاجز شد عایشه با فاطمه در این باب گرفتند پس توجه فاطمه به عصمت کسی که اعتقاد به عصمت او

اهل بیت نه اشتباه شد این است که فاطمه معصومه است بحکم الهی چگونه تواند معصوم

کاری کند دعوی باطل نماید و صدقه را برای خود حرام است طلب نماید اما آنچه شد

بر خود برد که کند چنانچه تواند ابراهیم نه خواهد موافق حق نبود تواند لعنت

و نه گمراهی و ضلالت معترف شد تا این دیگر هم این است ابراهیم بحث نمایم با ایشان که طلب است

و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع از آنکه مخالف نص کلام است که یوصیکم الله

فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین اول کسی مخاطب است بآن خطاب رسول الله

است و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار است در اخبار انبیاء را

میراث بجهت است چنانکه فرموده و ورث سلیمان داود و همچنین در قرآن است

و زکریا دعا کرد از حق تعالی طلب فرزند کرد که از او و از آل یعقوب میراث

برد و این صریح است که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من

آل یعقوب و اجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآن معلوم شد که انبیا را

میراث بجهت است و حدیث نحن معاشر الانبیاء تکذیب قرآن کرده سکینه و معلوم شد

و واضع این حدیث قرآن نمی دانسته اگر دانستی چنین حدیثی وضع نکردی



و قرآن تکذیب و مخالف آن نبودی از ابراهیم اگر ابابکر را چنین نص است

و اما نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة علی المسلمین از این بهر

طریق کذب و بطلان آن مشهور بشهادت قرآن معلوم شد اما حضرت امیر المؤمنین

جهت مهر است قرآن و دل آن کاذب مشهور راه و واضع این حدیث کرده اند که

تا ظاهر شود این سوء فضیحت را کذب و بطلان او که این الله کاذب از علمای بزرگ بود

ابوحنیفه بود و نیز ابراهیم اسحق نمی کرد گفت ای حنیفه مراد که سلیمان از داود علم

نبوت میراث گرفت نه مال و عقار و متاع حنیفه گفت این سخن از آن وقت

از تو کم اهل آن و دیگر نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد

ایشان است چه سلیمان در حال حیات داود علیه السلام عالم بود و پیغمبر شده بود

و نص قرآن است و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم

القوم و کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما مراد که میراث را

اطلاق بر چیزی می کنند که بعد از میت بماند و اگر تقسیم شود و نبوت قابل قسمت نیست

اگر چنین بودی بایستی که اولاد جمله شرکت نمودندی تا انقراض عالم و حال

آنکه در میان اولاد آدم همین شیث نبی بود پس نبوت بمیراث نبود بلکه نبوت

وحی الهی است و عصمت و استحقاق و همچنین اگر تو گوئی زکریا وارث نبوت

از الله تعالی مسئلت نمود وارث مال و اسباب دنیوی از نسخ و سلاح نبوت
زکریا لازم می آید نعوذ بالله معصیت و کفر زیرا که در مثال ملک ابراهیم نظام گفت از چه
جهت حنیفه گفت ازان جهت که زکریا در دعا گفت و انی خفت الموالی من ورائی
و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب
واجعله رب رضیا به آنکه اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی پسران عمند
اگر مطلوب وارث نبوت بودی از الله تعالی استدعا کرد که تا او وارث شود
پس مرا پسری ده تا پسران عم من وارث نباشند و مرتبه نبوت رسید و لکن نه
که زکریا به قضای الهی راضی نبود در پسران عم چه نبوت بوده و این دیگر شیء
از معصیت دیگر باید که نعوذ بالله من ذلک الاعتقاد یاد چه اینکه در آخر دعا گفت
رب رضیا معلوم شد که تهمت نبی را رضی نمی گردد اگر مراد در آیه مذکور نبوت بودی این جمله
رب رضیا لغو شدی پس گفتن این فقره بود که ثابت شد که نبی را میراث بود
نه آنکه در این حقیق دلیق و حدیث نحن معاشر الانبیا از موضوعات ابو بکر است
دروغ ظاهر است چرا که حدیث مخالف قرآن است و در مخالفت آیه انک
میت و انهم میتون نازل شد پیغمبر صلی الله علیه بر منبر رفت و گفت
ای یاران هر آینه بعد از من اصحاب عوض از من دروغ بسیار نقل خواهند کرد

دیگر در



و هر کس از جانب من حدیث وضع خواهد کرد و بر من بهتان خواهد بست
هر آینه هر حدیث که از من روایت کنند و آن موافق قرآن باشد اعتبار کنید
و هر چه موافق نبود اعتبار مکنید و حدیث این است فاذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه
علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فاترکوه
دیگر مردان ایراد این است که چون حضرت رسالت از دار فنا به دار بقا رحلت کرد
استر و شتر و ناقه و عمامه و دیگر چیزها از آن حضرت مانده بود امیرالمؤمنین از آن
متصرف شده بود در زمان حضرت رسول که مریض بود در حال نزع پیراهن
آنچه متصرف شده از مواریث حضرت رسول بود و هیچکس با وی منازعه نکرد
و این در کتاب شما مذکور است و هیچکس نگفت رسول را میراث نیست چرا
مخلفات آن حضرت را متصرف شدی پس اینها را از نزد امیرالمؤمنین
بگرفتند اگر گویند ایشان طلب نمودند امیرالمؤمنین غلبه کرد بر ایشان و تسلیم ایشان
نکرد و ایشان عاجز شدند و حاشا امیرالمؤمنین ظلم هرگز نمی کرد و چیزی که شرعاً در آن
تصرف نتوان کرد او تصرف نماید و آن چیز را او حرام شد نعوذ بالله کفر
نزدیک بود و اگر گویند رسول الله در حال حیات آن مخلفات را تملیک
امیرالمؤمنین کرده بود دروغ بود چرا که این سخن به هیچ حدیث صحیح علیه و متفق علیه

در این باب وارد گشته که چون رسول در حال حیات مخالفت خود را تملک
امیرالمؤمنین کرده بود پس معلوم شد که ارث بر آن حضرت منتقل شد و ابابکر کاذب است
چون حسینه سخن به اینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم وای علمای حاضر
چون جواب حسینه را ندادید و او دعوی خود را باطل نموده باشید تا معلوم شود که ساکت شده اید
و سکوت علامت رضاست پس چرا جواب او را نمی دهید و سکوت اختیار می کنید همه سر در زیر
افکندند پس دیگر مرتبه حسینه گفت ای ابراهیم وای علمای حاضر هر آینه
در جمیع تواریخ شما مذکور است و اتفاق است چون ابابکر در شهادات شهود کرد
و گواهان حضرت سیده النساء را نپذیرفت حضرت فاطمه گفت ای ابابکر تو
از پدر خود میراث می گیری و من از پدر خود میراث نبرم و با این حجت بسیار از ایشان
و الزام ایشان نمود و بر ایشان لعنت کرد و خشم کرد در حالت غضب مهاجرت نمود
و کیفیت و ... یاد کرده در قیامت نزد حضرت رسالت از ایشان شکایت
کند در حینی که از دار فنا به دار بقا رحلت نمود وصیت نمود به حضرت امیرالمؤمنین
که او را در شب دفن کند و نگذارد ابابکر و اتباع ایشان بر او نماز کنند پس
آن حضرت وصیت را به جا آورده او را در شب دفن کرد در میانه قبر و منبر حضرت
رسول بحکم حدیث صحیح ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة موضع

و آن قبر را



قبر آن حضرت را پنهان ساختند و معلوم نشد و امروز عمر و ابابکر با جمیع
اتباع و اعوان و انصار خود بر خانه امیرالمؤمنین رفته تعزیت آن حضرت
گفتند و از حال آن حضرت و کفن و دفن او سؤال کردند امیرالمؤمنین فرمودند او را
شب دفن کردم ابابکر و عمر گفتند چرا اصحاب را خبر نکردی حضرت فرمود
جهت وصیت او نخواستیم مخالفت وصیت او کنیم جهت آنکه مخالفت وصیت او
نوعی از ایذا است و شما از رسول صلی الله علیه و آله شنیده اید که فرمود فاطمة بضعة
منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله پس چگونه جایز بود مرا ایذای
او و حضرت رسول نمایم عمر بغایت مضطرب شد گفت روم او را از قبر بیرون
آورم و بر او نماز گذارم هر چند قبر آن حضرت را طلبیدند نیافتند
ای ابراهیم این حکایت را به این طریق که گفتم اجماع است و هیچ کس
خلاف نکرده پس رنجیدن حضرت فاطمه و غضب او و محروم شدن مهاجر و انصار
از نماز او دال است بر کمال قهر و غضب سیده النساء از جهت طلب حق او و فدک
تنها دست ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در روایات این حدیث
متفق اند که رسول صلی الله علیه فرموده ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک یا فاطمة
غضب خدا از غضب تو و خشنود شود به خشنودی تو پس

خشنودی تو پس بموجب این حدیث حضرت فاطمه سلام الله علیها
غضب الله تعالی بر خود خریده اند زیرا ایشان غضب فرموده و بحکم حدیث
اول ان فاطمة بضعة منی پس فاطمه را رنجانیده بر خدا را رنجانیده است و ایذا
خدا نموده اند ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة پس بدیهیه
ابابکر و عمر و اتباع ایشان کافر و ظالم بوده اند و لعنت خدا و رسول و ملائکه
و غضب الهی متوجه ایشان است چون حسینه سخن باینجا رسانید ابراهیم داود شافعی
بر جمیع علما یکبار خاموش شدند و قصد قتل حسینه نموده و جفا داران شدند
و او نیز بقدر قوه سعی نموده پیش ابراهیم نظام را بهت چو گرفته نمی تواند ثابت
و بر دو نشسته میکرد چون نجی این ضاله بر کیخ هجوم ایشان را دید بر دو بر دل آه
و گفت تو امروز بجای رسیده نشسته و کثیری جمیع علمای زمان ترا الزام
نمود و جمله را عاجز کرده اند و ایشان به ظلم و تعدی در مجلس تو قصه قتل دارا
اکرده اند و هر یک از امرا از جانب حسینه حکایات بعرض رسانیدند
و این عشم بیرون از بیگانگان و مجانان اهل بیت نبوت مشتهر گشته متوجه
ابراهیم نظام و علما شده همه یکبار دست از حسینه کوتاه کنند و بجای خود
نشستند بیرون آمد برابر ابراهیم زود گفت ای شیخ از خدا شرم دار چه

تمام حاضر



تمام حاضر بر خود را عالم و فاضل اهل زمان میدانند از جواب کنیزی عاجز و مضطر
شده اید و مردمان از خواص و عوام با شما تمسخر می کنند با جواب ترسنده سینه
و قصه قتل و آزار و آزار او کشیده چون فندق تخمیان او از بیرون سینه
از سلاطین و امرا و اعیان همه بیکبار بعد است آغاز کرد ابراهیم نظام و جمیع
علما را از است و شنیع نموده حسینه او هجو هجوم از ایشان خلاف نمود و مکث نشد
دیگر مرتبه آغاز سخن کرده گفت ای علمای گمراه و ای دشمنان خاندان پیغمبر الله از خدا بترسید
و از روز بازخواست اندیشه نمائید از برای جاه دنیا و حیات چند روزه کم عداوت
مصطفی و مرتضی و اهل بیت علیهم السلام در میان استوار نمینید و کم خرافات و بدعت
و ازمنه بین افسانه و افسون است چشم کوته نظران را میپوشانند و فضلای نفاق
فندران حنیفه بر دفتر زار برای فضلای امیر کنند پس افضل تر و اشهای این حکایات
و اهیه در روایات لذعیه را در علم رسائل نبوت و امامت و عصمت و طهارت
و اسرار عدلیه و تحقیق حقایق حجت ساخته اند و وزر و بال خندیق اهل جهه چرا
از قیامت و حشر و نشر و عذاب ابدی یا دشمنان دور از غضب الهی نترسید
صد هزار حشمه در میان خلق بهر اقصیر و مردمان را صد هزار فرسنگ از معرفت
خدا و رسول و امام دور انداخته اید و در ظلمات بعضها فوق بعض گمراه ساختید

و اکثر از حکایات و روایات و احادیث موضوعه که تلقی از ظالمان و منافقان
و زنان و کودکان نموده‌اند عجب بازیست از قبیل افسانه و خواب و خیال است
بر آن مانند قصص افسانه مشکویه که جمعی از زنان و کودکان استماع نمایند و بعضی حکایت
کنند چون افسانه با تمام رسید نامهای کودکان کبوتربازان و زنان و منافقان را در
سلک روایت و حدیث و اخبار در کشند قال فلان و قال بهمان بی سند
و در افواه می اندازند و فلان حدیث از فلان شیخ خوانده و روایت از فلان
شیخ شنیده و فلان شیخ جولاه و حجام محدث و مفسر است و فلان جاهل بی بصیرت
در فلان زاویه صاحب چند اربعین است و از اولیا و یکتا و یگانه ای است
روزگار است و فلان شیخ در خواب دیده و از پیغمبر چنین شنیده و جمع بی قیاس
جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت و کوران زاویه جهالت و گمشدگان
بادیه ضلالت از اطراف و جوانب و بلاد و امصار رو کرده بیش دوند
و تبرک جویند و بعضی از آنها کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت بر خرافات
و خیال و وهم و گمان بر نقل و روایت ایشان نهند و ذوق این بدعت چنان
در خشیدت (?) عوام و ابلهان گشته است که بسیار فضلا از این رهگذر (?) کرده از این
جهت فتح و تقدیم و طمع و تکثیر در میان عوام پیر و آخر و زمانها برای یک گذشت

اعلموا



اعلموا و خلفاء ایشان در روز جزا آمر و خواهند آنانکه بغض و عداوت اهل بیت و اعلموا
و پیروان و شیعیان ایشان را سیرت کرفته و مخالفت طریق ایشان شمرده‌اند
و ظالمان و منافقان و اعدای خاندان رسول را دوست دارند و شرب خمر
کنند و بنده و پیروان ایشان را بر معصومان خاندان مقدم می‌دارند و جهلاء قصه‌خوانان از
تقلید که روایت می‌کنند و عامل بر آن رسیده و کار بر آن انجامیده و اتفاق و روایت
و حدیث و آیه از حضرت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام باتفاق علما و عاملان
معصوم و مطهر قبول کنند و قول معصومان را اعتبار ننمایند حدیث و روایت
از عایشه و انس مالک و ابو هریره و عمرو عاص و معاویه اعتبار کنند هرکه
از ایشان بر این امر که ارتکاب داده‌اند جمیع کفار و اعدای جمیع اهل البیت
لعن این کرده واجب عبادات است ای ابراهیم از صدیق اکبر
و فاروق اعظم چه فضیلت داری بیار تا بشنوم کدام صدیق و کدام فاروق
بر تمام عالمیان ثابت است در این قصص که تحریر است بچه جهت و کدام علم
و فضیلت و زهد و کدام تقوی و طهارت و کدام سخا و مروت
و کدام دلیری و شجاعت و کدام جنگهای بسیار کرده‌اند و دلیران بسیار
را کشته‌اند و کدام دست بردگی نموده و کدام شغل در سفر و کدام

معجزه و کرامات ابراهیم اهل‌بیت را که هر کجا خیر و صبری می‌شود و بود اکثر تو را با
رحمة الله چه معنی می‌شود و آن ثواب از چه رهگذر حاصل می‌شود از هیچکس از عالمیان
ثابت نیست و نشنیده‌اند و در قرآن و حدیث و اخبار واقع نشده شرم
از این حرف ندارید و ترک این بدعت نکرده‌اید به اندیشه از اول زمان
خلافت تا غایت بنای مذهب و ملت شما بر تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده
و هرگز هیچیک از سادات اهل‌بیت و علمای شیعه و مجتهدین و سایر محبان و دوستان
ایشان را مجال بحث و جدال در مسئله نبوده و نتوانسته‌اند اظهار مذهب اهل‌بیت نمایند
و قصه قتل ایشان نموده و گفته‌اند ایشان انتشار کرده‌اند و مردم را اگر نص و تعیین
ایشان [illegible] از خوف آنکه شما را فضیحت کنند و ابطال مذهب شما نمایند
و کفر و ظلم و فسق ایشان شما را اعدای رسول و آل و اهل‌بیت او بودن ثابت
گشته چنانچه می ثابت شود بر دولت خلیفه [illegible] جمیع عهد ثابت
است و شما اعدای اهل‌بیت رسول ایشان و دشمنان ایشان شمائید و تابع [illegible] اهل‌بیت
و اعدای ایشانید و عداوت [illegible] رسول خدا [illegible] باشید و نفاق و بغض را بر خود [illegible]
و اظهار آن می‌توانسته کردن و [illegible] رسول از آن خبر داده بود [illegible] که بعد از رسول
ظاهر کردند و انتقام از اهل‌بیت کشیدند تا [illegible] از اول





رسول و شیعیان و پیروان ایشان را در عالم هدایت نشنیده و دلهای ایشان را منقطع
ساخته‌اند و باز دعوی اسلام و مسلمانی می‌کنید و گوئید ما از دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
از شما بیزار است علی [illegible] ما بیزاریم از اعدای اهل‌بیت و [illegible]
و با ایشان در مقام عداوت است چنین گفت کذا دروغ می‌گوئید دلهای شما
مملو است از عداوت اهل‌بیت و پیروان ایشان در خصوص خلیفه [illegible] شما
کم چنین است و می‌گوئیم ای ابراهیم در رد [illegible] علما و مشایخ و [illegible]
و سایر عوام شما در مصلحت [illegible] چون [illegible] منافق [illegible] قصه ابراهیم
و اسمعیل [illegible] کردن [illegible] تا [illegible]
شنوده ابراهیم کار در گرفت و قصه کشتن اسمعیل [illegible] دستارها از
از سر می‌اندازید و اشکها فرو می‌ریزید و [illegible] هیچ حاجت به [illegible]
و عاقبت گوسفندی کشته شد هر روز از آن گوسفند صد هزار در اطراف عالم
کشته [illegible] از برای گوسفندی چهار هزار سال از آن گذشته
بیش در هر شهر و دیار شیعه و مؤمنین و دوستداران [illegible] از آن [illegible]
و جگرگوشه رسول الله و فرزند [illegible] برادر [illegible] امام حسن مجتبی
شباب اهل الجنه امام حسین مظلوم شهید علیه و علی آبائه [illegible]

دانسته و چه د چسپیده ملعقه در روز عاشورا یا در غیر آن گریسته نه جدی چون جداد
و نه پدری چون پدر او و نه مادری چون مادر او و نه برادری چون برادر او و نه فرزندی
چون فرزند او بود و جمعی از کافران ظالمان و فاسقان و منافقان آنست
و محمد عینا بی حمیت با او غدر کردند و او را به ظلم شهید کردند و در سال اول
به مدت کمتر و هم از اعادت بعضی و شفا دهی تن از فرزندان او در ان در اول
زادگان و صحابت و احباب ایشان حضرت را بکشتند و بنیه چنانچه آل امویین اولاد ابی
دلشکسته نابه و ماتم داده گریه کند که هر این رافضیست و این سخت
چه معنی دارد حضرت قبل از این به دویست سال باشنیده سال کشته شد و یاد آورده
گریه نمیند ای الا اهم چگونه شاید ما را از برای کشته بعد از هزار سال
توان گریست و فراموش نتوان کرد و شاید از برای قرة العین سید
دیگر کشته تر بعد از دویست سال توان گریست و ماتم داشت چون
حسینه سحر به نجات نیه معتقد از کشته نوحه و زاری آغاز کرد و مسلمین
حسین را برگرداند رسالت خدا او را دیده و پاهای خود را آن حضرت نزد
نماز خود تر راه رفته و حضرت رسول به این نماز نمود و مسلمین و سید برادر
شاه دیر شا از شاه بهتر است و شکر مرکب شاه مرکب است وفتی سال که او را دویه گاه

حضرت رسالت



حضرت سید کاینات و سرور موجودات علیه تیغ ستم بر حلق او با سینه
مبارک او در آمیختند فرزندان او را با شاهزادگان وی شهید کردند از او حسنه برون
و حضار گریه و شیون بر آمد چه هرون بن ترسیده مباد فتنه بالا گیرد فرمود ملعون
فاجره از آن حسنه القعد و تحت حسینه را منقطع کرد چنانکه لعنت ابن ملعون حسنه آن
مهلت ده و یک سؤال دیگر علم و نحو را از آن حسنم تا تمام لعنت گوگفت ای علمای
حاضر تحقیق آنکه او معبود جمله عالمیان است راست گویند که در صحیح جابر فقه لید
و شنیدیم صلی الله علیه در حالی که در مسجد و هر حادی نشسته کس را از عم مقدم داشته با
دامیر کرد و این مش علما چه تحقیق کنند که گفت بن عمر ادهی کسی را
بردی امیر که فرض حرب داد در جه بعضی از جاهلان است کسی را از دین مهتری و امیر
کرد بنه ابی ابراهیم در صحیح در رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره برائة را با یکی
داد و او را با ملتقی عظیم فرستاد سوره برائة را که بر در کفار بخواند چه حکم الهی
نیز داد نزد علی ابن ابیطالب رفته و حکم الهی را بر کفار خواند چه حضرت رسول
علی علیه السلام تنها فرستاده سوره برائة را از ابی بکر گرفت و او را گرد اند
با گستری رد با او بعد از و ابوبکر از شرمندگی شوکت متوجه به نزد حضرت
امیر المومنین است که کرده کس بفرستاد که حضرت رسول را از رحمت ح

حاصل کسی که مرجعیت کم دارد است تو با تمام حضرت امیر المومنین ... [illegible]
حکم نهار رفت و ایشان بوده ... را که کفار بخوانند فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم و همچنین شرطی چند ... [illegible]
و بعضی از احکام الهی را بایشان برساند و هیچکس از ایشان در این خلافت ... [illegible]
ای ابراهیم این در کتب شما مسطور است یا نه گفت بلی کسی انکار این نمیکرد
حنیفه گفت ای ابراهیم در میان حضرت رسول در حالت نزع بود ... [illegible]
سردار کرده گفت لعن الله من تخلف عن جیش اسامه ... [illegible]
و فضل بن عباس یعنی لعنت خدا بر کسی که از جیش اسامه باز ایستد ... [illegible]
... و در کتب شما است ... فضل بن عباس و پیغمبر
این سخن را اکثر میگوید و ابوبکر و عمر شنیده انکار پیغمبر از خوف آنکه
اگر ایشان نزد رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]
الهی اسامه ... طلب ... ایشان ... لعنت ... [illegible]
عالم ... ایشان پیغمبر را ... [illegible]
خلافت ... [illegible]
و تابع ... ایشان را با خلافت چه کار و اتفاق جمیع است ... نبی خدا

الزام



ایشان را که تابع اسامه بفرستد اگر ایشان را لیاقت خلافت و مصاحبت پیغمبر
باشد هم اسامه در تحت رایت ایشان ... چون رسول خدا در وقت رحلت
تا نفس آخر با جماعت است بایشان لعنت کرده و این در کتب شما مسطور است
و انکار این نتوانید کرد و ابوبکر و عمر ... اسامه بفرستد ... در مخالفت رسول الله
کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرد هر که را رسول خدا لعنت کرد بلاشک
ملعون خدا و رسول گرفتار خواهند بود عذاب ... ایشان خواهد بود
ابراهیم ظالم ... علمای ... شرمنده ... [illegible]
گفت ... خلیفه ... از فضل و مناقب
اهل بیت رسول کفر ... و ظلم و مخالفت اعدای ایشان آنچه در خاطر داشتم
علانیه بی خوف ظاهر کردم و الزام اعدای دین به حجت و دلیل نمودم
و هیچکس از ... [illegible]
خلیفه ... منقطع ... اقامه دلیل ... رجعت ... [illegible]
اهل بیت ... ایشان ... [illegible]
یحیی ... ابراهیم کرد گفت ... تقصیر ... [illegible]
ثابت ... یحیی ... از موافق و مخالف ... [illegible]

عالم در آن مجلس حاضر بعضر حنیفه را که عالم و مجلس بعضر دادند گفته در آن روز
چهار رکعت کس تغییر مذهب خود که طریق اهلبیت اختیار کند و هر دو از آن روز دیگر
قصه سادات کرد و متعرض شیعیان نشده بغیر محمود حنیفه را دیگر باره فقهای فاخره
دلدارش فرمود حنیفه را طلبیده دسته گفت که از این شهر برود هر کجا خواهی باش
در مباد آثار اضلال کنند و خواجه در اصفهان مشغول طلب از تلقین لطف طریق
شرط با فقهای که حنیفه و خواجه او را بیرون راه بسته از مجلس دلشکسته
و خوشحال بیرون آمده و بعد از عرض بیرون رفته از جهان نماز آن موجود جمیع آنها که
در مجلس بعضر حنیفه را کشتی دلدارش بعضر از اهم شرمنده و در سیاه از سر کرسی
زرین زر جوشید با او لطف و شافعی در دست آن کتک فقه را نقیبه رکه کرده راه
عداوت اهلبیت بعضر از آن مجلس بیرون آمده و خندق از آن منحنی مرده
بیرون با آن تسخیر شمع حنیفه با خواجه خود جمعیت بسیار پنهانی از شهر بغداد
بیرون آمده متوجه مدینه رسول شدند خود را به حضرت امام رضا رسانید با سادات
اهلبیت رسانیده ظاهر کرد علیه السلام و الدعیه اهل بیت الذین لحوم الهدایه و مودة القربی
و علیه البراءة من اعدائهم اللئام الملعونین فی الدنیا و الآخره و صلی الله
محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین